

دگر از سرسریه جمیں ناگیر
کہ این تاریخ مم دخواه استد
تاریخ نفات پاپ برادر از شاعر سے ۱۹۴۲ء
ادله و میرا بر کمال عدالت پور ما فن احسان عالیه
سال جان گوگنیان چاندر و شش بچہ چاکر و دس ایدر گزین یعنی پر با شادی درین، و بیت اور بزمی خوب
و من در بخت که این تاریخ نفات است برست آپ و حرف بی نقطه صرع اول بیت اول که ششم و بیست و هشت
حرف بالقطع صرع و دم بیت اول که سه صد و ده است تیز نصده و می رجعت بشود و حروف بالقطع صرع
بیست اول که سه صد و ده است حروف زدن بی نقطه صرع و دم بیت اول تیز نصده و بیست بخت و بست
چون یکم کشند تیز نصده و می رجعت آیینه نفات است داگر حروف بالقطع صرع اول بیت دو هم که پنجم
و بیسته است با حروف بالقطع صرع و دم بیت دو هم که چهار صد و بیست است و حروف بی نقطه صرع و دم بیت
پیش و حروف بی نقطه صرع اول بیست دو هم که چهار صد و بیست است و حروف بی نقطه صرع و دم بیت
که نیم صد و بیسته است کیجا کفنا تیز نصده و می رجعت بشود و این دو بیت بر سر آید۔
سوالان ادھری یزدی حرف آیینه نوشی ناطق و تکمیل کیا، صرع کهند که چهار تایی بله و برسد یکیه از حروف متنوط
دو هم از حروف عطل سو هم از عرض تحصل چهار هم از حروف از حفص تحصل تفعیله کتاب ناطق و تکمیل که
تفعیل شیوه آن کتاب کتاب است آیینه نظر و چهار رس دو لغت و قیال بیرونیه تمام + این کتاب که بیرونیه
مشهور است که از این تاریخ نظم کی گوییده و تیز نظمه در ویح ویس بیع دو لغت اگر و خاتم خیلی کرگز
چهار عقد و تیز نیم کشند متحمل چهاری یزد و مژده، دخل تھا است + دو هم بشود و در فیض تحصله مشهد
سوم انان کتاب که داخل آن بیم دعا بر بگرد آیینه س آن اعلی، شنقا طریق این نظریه (ج)
(۱۹۴۶) غیر مقوی (۱۹۴۷) در دو لی (۱۹۴۸) مفصل -
لی (۱۹۴۸) مفصل دو هم در درست (۱۹۴۹) دل (۱۹۴۹) ششی شیخ امیر احمد سلیمان شاعر از دویلیان خواجہ و زیر گفتہ بیت تاریخ از خاطر مقدم
بر جو بیکه سید احمد سیفی از نام سلطان چهری و فضل ازین بصری + بخط کافت پاکستانیان پنجم بر خدا شعله ایله
تاریخ نفات سید شاه عبدالله مریم حضرت سید محمد بن علی مرید حضرت امام زاده شفیع دس اند سرچا بورست

در ماده تاریخ این بیویت نام آورده زمین عبارا و نقد اعماقین برگشک (لار جهار لار جهان) با قرآنی داشت. بول پاک مدنی اندیشه سپاه و هم کی صد و هشتاد هشت فقره مسجح کننداز هر فقره آنچه جلوس عالمگیر پوشانه بیویت آجر قصیده بیست و چهارمین شیوه فخره داران (عجیز کرد که این اتفاقات مصر و ایران) شیوه در عاصد و دعا زده تاریخ بر سه آجر فقرات و بیانات داشته باشند و خواهند شد بازده فخره بیست که حرف فخره اول با هر فخره مانی است. فخره ایشان طلب اسلامیان ۱۰۴۸. + شکر احسان شش ایشان ۱۰۶۹. + بیان حکم کریم کامات ۱۰۷۰. + کرسی مقام فدو موحدات ۱۰۷۱. + مکان نجابت و سعادت ۱۰۷۲. + ماه حملت و افراحت ۱۰۷۳. + تیز و گرده داد عالم و دنیان ۱۰۷۴. + پناه هرود طالع کوهه گاه کون و مکان ۱۰۷۵. + کرباب ای خارت و نیش ۱۰۷۶. + طبله ۱۰۷۷. + داد ما تایی و لذت دوائش ۱۰۷۸. + چنان رسالت سوچن ۱۰۷۹. + زین رخت ایم هرین ۱۰۷۹. + چنان کرم رسالت پنهان ۱۰۸۰. + سرو گیتی چشم سپاه ۱۰۸۱. + ماه عالمش ای سپر ۱۰۸۲. + شریف انسپ سپه اسلامیان ۱۰۸۳. + کان هدایت شنیدن قاب تویین ۱۰۸۴. + ناطقین ۱۰۸۵. + سرای کوئین ۱۰۸۶. + روح پر صاحب امیریج ۱۰۸۷. + زیده هرود طالع میان رفع + ۱۰۸۸. + قیله و مصلان امام ایشان ۱۰۸۹. + رسول حکم و شکر سید الملاقین ۱۰۹۰. + مگراید فخره معدن. اسرابیط احمد در فضه بر فخره مساوی و غیر سال ۱۰۹۱. + موس عالمگیر بیست آنچه کی فخره کنایه مکون و مکان خدیو مالیان ۱۰۹۲. + تیز و حرف + نور رسالان سپر زمین و زمان ۱۰۹۳. + مادرف. هم کیم صلاح این غزل تیز ایچ جلوس است و احادیث و خلوات رات صلاح ایل ۱۰۹۴. + بایه صد و خیزت دمات و مصیع مانی خدمت و تعرف مصلیین چیز بیت اوی تیز مسادی است ۱۰۹۵. + اساس عالم محمد آنها پهلوی چهان گاسپناده در میان تیز ایضا مسلان ۱۰۹۶. + شیخ کون و مکان چند معلم ۱۰۹۷. + پناه ای اسلام ای خن زمین و زمان ۱۰۹۸. + سواد یکن چهارت ای مرکب دل ۱۰۹۹. + بندگل میل ریشمای کون و مکان ۱۱۰۰. + خلاصه رویهان او سلطان اول اک ۱۱۰۱. + شهابان و شکر قدر و صاحبیان ۱۱۰۲.

سایی حکم و حبادت جال و کمال
پناه ایل شیوه هر چیز جان ^{۱۰۴۸}
گی مراد می ابروی گشتن جان
نهیں درون و چنان نایج صاحب بخشیدن
سهر جدید سه مملائے عالمیا نی
کمال ز هر دفع اینسته موجعات ^{۱۰۴۹}
چنان خوشی و خسته بیست است که حروف هر مساع ایل با حروف هر مختار نایج هر دفعه
همان درین تعبیه آنست که بعد دحروفه ناطقه و ساخته هر صفتی ساده بیست و هر عرقی یاده داشته
دیگر از گیم حروف ناطقه است خیلی انداد از حروف مملائے مختصر شیر اوی

۲۱. اسراری رسن نگفست زین خزان ^{۱۰۵۰}
۲۲. سوزنی رسن ناه و کام دی خان ^{۱۰۵۱}
۲۳. نویی و نیزن بید که عزی عرضی خان ^{۱۰۵۲}
۲۴. نیک و نایج هنگ علم و نیز خان ^{۱۰۵۳}
۲۵. پناه لکل رسالت کمال فیض رکوب ^{۱۰۵۴}
۲۶. سحاب طبع تهدی قوام اسن و غرفت ^{۱۰۵۵}
۲۷. سطوح لر ریب نیچ درین گزینه و نسب ^{۱۰۵۶}
۲۸. پناه شیخ و دین عاد و صاحب کرلاس ^{۱۰۵۷}
۲۹. سحاب طبق ایه سیر رسن و حق کن ^{۱۰۵۸}
۳۰. پناه عدل و شرف کام و هنگ و ملک بخشیدن ^{۱۰۵۹}
۳۱. شیخ دین احمد کرد هنگ تیج سوزن ^{۱۰۶۰}
۳۲. شیخ تیج و ملک و ملک بخشیدن این دو انداده بیست و نیزه سه تیج و ملک ^{۱۰۶۱}

غزل

۱۰۶۲. سحاب داد و کرم آنها ب حلم و دامن ^{۱۰۶۳}
۱۰۶۳. شهاب عدل دال کام و مذهب تیکان ^{۱۰۶۴}
۱۰۶۴. حمزه کلخان و کلخان ناه کل سده شیخ ^{۱۰۶۵}
۱۰۶۵. اساس عزو عطا زین و زین هر شیخان ^{۱۰۶۶}
۱۰۶۶. بنی و لریب رسن عدل و ملک ب شب ^{۱۰۶۷}
۱۰۶۷. شهاب عدل و شیخ پدره شیر منجه کام ^{۱۰۶۸}

- ۱۰۴۵ سپه نریج علایع که سنجع کنت ۱۰ سحاب وین بھی محمد علی بن ابی طالب
 ۱۰۴۶ این ایل زین بدر حاده شام بات ۱۰ آب دار کنائے نائب رضوی
 ۱۰۴۷ پناہ تا جوان کو داد کر سی زیست ۱۰ رسول داد ده دهد و دنایا بآمات
 ۱۰۴۸ ملک زیب کل کلک بجس دنیو ۱۰ بھی زین بشرمه دوازدھن خیان ۱۰۴۹
 ۱۰۴۹ آب دعوییں سطاخ قیاج رسن ۱۰ سحاب وین مکر مزیب پیکل شنا ۱۰۵۰
 ۱۰۵۰ مسروماهم سل بوستان لطف ۱۰ سحاب داد لقین بحر علم خالی خیان ۱۰۵۱
 ۱۰۵۱ بھی ماہ تبریز صلحی سحاب چیسا ۱۰ شراب عمل دامان گردیکن اشنا ۱۰۵۲
 ۱۰۵۲ حیات زندی رنرا ب حکم دل طیبه ۱۰ غریب علی شہبان ابر ملم قید خیان ۱۰۵۳

نحوی صمده این سریت تمهیت س

۱۰۵۴ بپار بھا بھی شفیع رسے زین ۱۰ سحابه داد کر م آن تاب علی دان ۱۰۵۵
 ۱۰۵۵ چندل کوت و مکان بھی میل علا ۱۰ مادر ما و ادب آن تاب داد گردی ۱۰۵۶
 ۱۰۵۶ نیکل جن بوستان فهم را دب ۱۰ بھی ماہ زین دار هم دشمن بنان ۱۰۵۷
 ز سیخ خامش ۱۰۵۷ ۱۰ در جل آن قصیده رسول کریم ۱۰۵۸ سالات پناه زینه دل دل او زین
 ۱۰۵۸ دل خیج پاو ز پر کیجے این چلیه دلست صورت تسبیخ پیدا آی پس بتابه بز خیله دل دلست
 کریج اند دار ان تمام منقوطه صورت خیشین با منقوطه ہر یکی از مصالیع جل دلست گانه با فیصل دلست
 حائل آو رکبین ان ان تمام منقوطه نه ! غیر منقوطه ہر یکی از مصالیع جل دلست گانه نکس جل دلست
 تاریخ خان گرد و کچین ان ان تمام منقوطه امیر مشتوف طبل جل دلست و باز از ان تمام خیز خود بیرون چل دلست
 تاریخ خان آجر دسال سرچار است خلیج کر از معیع او ریح آمره جلد کیمده دلستاد دلست اش داد
 دلخدا خ صریح رسن دعا بر عیل و بیکلار بطریقہ کذکر مشد کیمده دلستاد ہم بین مسالہ
 مسالہ بیکر زن افریسے آریچا کست را چو از سالیق تا کر سرچ جنی دلختم با صرایع آخیر شمار نیکی
 نیکی بھی گرد نہیں بین تقدیر گال زن رفاقت چهار سیار ریاضت دوده از دره تاریخ برسنے آیده جلد

ما اجمل و بہت سابق روحی اس زاده با افسوس و حسرت باشد - خواجہ سن پر وی تمسیح برده شد فی الْجَنَّةِ کا از جیسا
دول ایمیات آیینہ جو جملہ الدین بکھر کی بہر با وقار و فخری شہزاد - شہزاد دس سو برسے آئیں وہ مصادر
شانی ایمیات مالی تولد شاہزاد اور کامیل کم کو عبارت میں لکھا گیا بگیر با وقار و ایت مالیوں می خود و قوله
شاہزاد کے سیلیم درس شہزاد و بہت شدید بردہ بیت الف آلف کردم ..

صر و محمد از پیچے چاہو و جلال شرار اگر جو صورہ از صحیح طبقی و کہنا
شاو ایمیا شند کے ناد از آسانی علی گا باز دنیانہ شد کی تھیں ایم برا

تو ایک جلوس بجاوں بادشاہ تھے وغیرہ لیکن کافی تکہ شہزاد و کی وہت برستے تھے - چنانچہ تو وہ تاہم اور
خیر شہاب الدین تک شاہزادی خلیف سوہنہ الدین بجا گیا بگیر بزرگ شاه سہیہ سول شا
نور الدین بجا گیر و میرا شہزاد از مہ تما بھائی + ایں شاہزادہ اذیش و داد بکھر کے نہ بیڑ کے عطفہ کی
تھا از بیس کیم شاہزادہ وادیہ فروزان تر ز محروم کھاہی پکر و صدر از بیس جوش و بودہ + بحال ایڈ
و م داد خی بھی بخ تجھ بادشاہ بھجن تھیں کہ کند سہ آنکھ اکھا جی بھ جب بیٹھ اسروہ گیر کند
ز بیس حدیش - عایا و سپاہی + بود شاہزادی از لطف بیرون ان + د پر تھت دیش لکھ کیچ
چاہو و سر زندہ افسر شاہزاد شہزاد رات بھہ صاحب کلاہی پہ بیدعا نش - بیٹھ و بیدہ سو پن شاعر از
حکمے منہی + جان باز و دشمن شاہ خشم + بقدر لمحہ قر بادشاہی و خدا تائیج حل و لفڑی
رکم نہ نظر جاوے اتھی - قصیدہ دعاز و بہت صدر سمعیج تیار تولد صاحب بیٹھ ایڈ
سامنہ فران شانی شاہزاد بادشاہ برسے آید -

خدا عز و دلیق داد و طالم بھکان بیٹھے شاہزاد بادشاہ کو -
ز لطف بیرون ان دز دصل و جو خیلیم بود با قسر و پاکا و ایں سیلان ہلن
ز جو شاہزاد بادشاہ لکھ کیتھے پیدہ از اد شاہ بادشاہ مہاون
ز بیاس قوت اور اد بھیت اید ملائم بادہ لطف دقتہ دز دان
ز شادی و کام طرب بادا اد بیٹھے شاہزاد کام مردان

باد جوده همسان شهرشده آناتی +	علیم معالی و را ناگوی ملک مسلمان
سنت	سنت
بر و پر گرمه زنان حمایت قران نکریده	شود پر ناق صاحب قران بینیزند
سنت	سنت
بپرمانی اوابین پنهان ملک بود	که صد تران شاه این بیان ملک ملک
سنت	شایستگی که بود نیمی عالمیان
پر ارسال چنان چهارت آن بوجده	بپرمانی اوابین پنهان ملک
سنت	بر و پر درجهان صد چرخهان شاردن
سنت	زیست از ل آسود از علم بربان
سنت	کند تولد شاهجهان پنهان بیان
دران و داشته مهر عصری بکار گذاه	

لیکن بوس شاهجهان ارشاده میر خوئی را است سه بادشاهه نان رشادجهان و غرم شاه
کامران باشد و مکمل دیر خلاصی و حالمه ناجهان باد درجهان باشد ازین معراج که زار و پیش
بازدیده میگذرد تا مکالمه اشی سه بادشاهه بجهود شاهجهان و کوشاخچیان مهربان آن
سال پیش بلوش چنگ گفت و مدت ناک سیمین آمد و لاریخ بنای قلعه و شهر نامه شاهجهان آمد
و تخدیرهای متعددی را برآورد و لطف ساده و معرفت بیت آخر مطری باعث نیست آسان بون و می
نمیگفت زیرا لاریخ با آنها این تعلیم شاهجهان آماده باد ازین معراج که زار و پیش بازدیده
بازدیده تریت خواهد نمایم و دلائمه ای اذ افغانها سب قلعه نوروز بیت آخر فضیله و پر هرثی موقوف
که زار و پیش بازدیده لاریخ بجهود منقطع هر چیزی نیز لاریخ است و کجیلیه و فریزه مقطوع
بازدیده اند این عزم باز ارجاع کند و همچنانه بجزیت تشییع بخوبیه آن نیزه سخورد و لاریخ است و پیش
بازدیده که نظری محض بحسب نہیں میباشد بلکه شترم و پر قلعه اشصار کرد

۱-	دیگر پسته که شور گردانی نمایند
۲-	سلکت کنید و اوند بپرسید که فیلم
۳-	درستی عالی است و اینکه هم از اوراق این
۴-	این شده باشد و این اگر

ن	سری شاه کو آئیں کہ بادانی دھیں
ی	بھر و مصہت صلای اونکند اخنسی نکو
د	بیش داعم کے قدر اونکند حمل پھنسکی
و	نو پیش شہزادو ن حمل آندھہ لشد
پ	بر رور سائی شارجیاں نور لقای لہو
ز	لو اسی جو رو او پر جا پھنس رسا پا لفکن شد
ر	دیرو جاہ او باد اصنای عکم ریت
ح	حودت پر گوئی او را خورست بال طلن
م	مرا د مقصود ماقع تھا باب اوریں لڑیا
ح	حول سرمه کا یام بان طوبی بقدامی
م	سبت بین کہ دار د پھر دواں جھو کراد
ل	لو را جھش اونکند جھاٹی داد د کشم
س	شہو کر تاز اطفعی کندھوں شاہدہ
	ایکو تا اب بیا، دلو اسی جو د تو بر پا۔
	بیش فرما قبائل اور امریقہ دیا ایں

بیش شہزاد

بدر ترین بروح حمل شاه ستم دید مر تان بھسرا

جز بھائی بھی سکن ہوسوان شکن دمولس دلپ رہتیست سی لسران۔ بیش ای
قصیدہ کیصد د بہت دیکھ گفتہ درین پیش لطف دیگر دیت کہ علاوچفت نہ ہو پیسا۔ د
دہشت د در قصیدہ آنہ طبا سپ غلی للاق بند و بیش کو بید مدد

شہزادوں کیں اسے سافی سین انہم تاریخ سر بھلے اور گفتہ اسی بھار

بایند و پرداز ریخته فرماید **و** بین خبرت کلامی که هنمان مجدد نزهیب آمده باشد چون **و** هنگام کوته قسم نار آدمی نربات **و** گواه جویی کنایی پو و طلب اینوار را کنون زانه با اخلاقی سرمه
و دان و سکای محن است با این مردم کار نه ایزی **و** باز که آدمی بر خامه بگوش **و** دان زانه کنگره
شده خانه هزار **و** زکنه سجنی پیشینان چهار گزی **و** زانه هند زیر از شاهزاد فردوس و داره **و** همچنان
کسی عین همیشگی کن **و** نبده است کسی عینی غریگار **و** جشنگار گذرو و گذشت خیلی چشم **و** همچنان **و** باز چشم
چگزی داده ام **و** بین افکار شنگی **و** بزرگی **و** آنها **و** همچنان **و** دسته همچو عیاد کیهان **و** داره **و**
کیمیا **و** سیمیم باشد **و** بگز داشت نفس **و** نه لفوس **و** ریگار **و** ایشیه **و** دانه **و** بیکار **و** زانه **و** زانه **و**

بعد از این دفعه ابیات دست

چنین و مهر زانی طبع عیان کاست آثار **و** همچو **و** یک کسر و ده **و** شیخ و عیج **و** نیزه **و** نه **و** خانه **و**
دوچه **و** سید نیک عین **و** چشم **و** آمد **و** همچو **و** نیزه **و** نه **و** خانه **و** سایپ **و** بجهی **و** آمد **و** شکل **و** خانه **و**
خانه **و** همچو **و** همچو **و** آمد **و** بیرون **و** نابه ناسر الدله **و** آسف **و** جاه **و** ایلی **و** حیره **و** کاغذه **و** نه **و** دانه **و** خانه **و**
چهار چیز **و** گرفته ام **و** بیان دعوی **و** بکسر باده ایوان **و**

نیزه **و** چهار تاطیں ستر مضری **و** ایسن بیان **و** همچو **و** بیرون **و** نابه **و** نه **و** خانه **و** همچو **و** نه **و**
دوچه **و** نیزه **و** همچو **و** آمد **و** همچو **و** نیزه **و** نه **و** خانه **و** سایپ **و** بجهی **و** آمد **و** شکل **و** خانه **و**
دوچه **و** دیوره ایم من در چهلت **و** قفت **و** زانه **و** همچو **و** بیرون **و** نابه **و** نه **و** خانه **و** همچو **و**
دوچه **و** قلب او را کشم **و** شکل **و** ایلی **و** همچو **و** بیرون **و** نابه **و** نه **و** خانه **و** همچو **و**
رقیمه **و** اولین **و** حدود شنا **و** ایکی موده و تیپ **و** راست **و** بیکر **و** قصبه **و** دیس **و** بایی **و** صد **و** خانه **و**
در کات **و** سیلیکن **و** دیسچو اول **و** بیت **و** دیسز **و** تیپ **و** دیس **و** بایی **و** صد **و** خانه **و**
خدائی **و** همچو **و** بیکر آن کیست که را پر نعم سب نظره همیشت **و** هم خود را بخاید **و** هم سفنه **و** هم جوا **و**
مشتمل **و** کی سکه سمع **و** کلی سرمه **و** شسته **و** دیچا **و** سخن **و** همیشگی **و** نابه **و** داشت **و** قلار خانه **و** بیشه **و**
بود و ای بیان مردم **و** در حقایق در بالعین حقی جوینه مردم تلاش **و** ناز **و** پر نیزه **و** کله بعد مطالعه دیبات **و** برد

تمهیده شد خواهد آورد که فرخا به شده و خسته ای از عبدالجلیل گیرایی برای غمچه ستاده گفته سه
 پویسید و سینه‌هاره نایابی شد + نزدیک شنیده شاه گشته باره + الف نه سهان بر سر راه کجا
 و مختبر گیر خوش ستد و چیزی ایک الف سینه‌هاره عالیف را آمیخته چهارالف هشت
 شاه سه که زاره و یکصد دیاره و دوست الیصفهان چهاره زیر مقطعه و بود و احمد حلم در استماره
 خواجه کفر شد و متفق خواهد شد + تبعی امداد شد پاره پاره + نزد خلثان شاه مر عطفه بهم
 سر بر جای او این کرد و دوسته اعینه پویشکل سال چهاری + چون گیر خوش شد غمچه ستد و چهارین
 طیرونه گفتند تزیجه و تهدید شد + عبدالجلیل این آشکاره + پرچهار گفتند باشد او را پهلوان
 که صورت شکنی که زاره و یکصد و یاد عده + مدت تصور نموده و دعا بهم ایستاد که بران چهارالف نایابه
 خواهی کرد و مبدعه را از مرکز نیاز است. یاددا + ناخن ایصفهان دینی بالدن محمد شاه خوازی بدهی شما
 غمچه فرموده زد و دید + این قدر که چنین یک کسر می‌شد پهلوان یاریخ امشیزه. + بود و هر چهارده روز
 پیش خوش خواره ایمان + نیزه ایمان + نیزه ایمان + نیزه ایمان + آمر ماطل از مصروف تهله
 نایاب شد و شرکه سنت. + این غمچه ستد و گله + نیازه ایمان برا نسبت اطراف ایمان
 بود + نایابی گردانی بینه داشت + شادان خطه ایمان لفظ عیش را کرد + پاره سایه کند
 تهله + پیش + دست عده دایم و اطراف ایمان بازدیده ایک بخواه دوسته شرکه چهاره که زاره و یکصد
 دیده + در گیری + شترن دیده + دست کسر چهار عروض شفوهه داد + چنانچه و ذات لوب
 شنیده ایمنه داده + چون شجاع + سر بر مخصوص بر این جمله ای + سرت، سوئی حکم باقی نموده
 شد و سرمه ای + شنیده ای + سرمه ای + سخا غرفه + دلخواه خود را بزینی انگریزه و زاری مکنده سیکندر را که
 دسته داشت + دسته ای + داده ای + تیزیه تهاحتی را نمود که گریه و زاری دیده شد این نه باشد طبق
 چیزهای خودست. + ای زاره، کمیل گهرایی سمعه گنجو ایند پهلوان آسیهان سه مر سبز شد کسره بخت
 بشد + شاده + مرن پر + + نهاده غذانی بادشاده نشود ایمان + سجا چهارچو شیده بشانه ایمان
 و بدهه + ایسته + ایسته + ایسته + + ایش نیسته که بکش سه نهاده بزده بیدان پهلوان

درستان رانی سر افکن و پریان عدالت کوششخواه را در جگه کشیدند از پریان کن کلک در آن جهت
نوشتم رفع پر در چپ مطلع شدند و از این شدیده خودی نزین در بیگنی خواهی خوبی موزون خبر
ترجیت گشته به آدمیان بسیار دارد، اما این تایفه را بسیار از دشمنان کن؛ بعد از این طبق
شده اهل سرکاش هم ملائمه ای این دنایی داده بود این بجهادی دنی و زین پیش از بازی و پیش
شایی از نیزین منع شدند و از این دخواستی خودی خیزین گوهر خاتمه کتب در جهود پارانی سورتی پیشنهاد
بودند تا کسر عرضی نداشته باشند و خود را با این همچنانکه سر اعداد خود به بلوغ هر شاهزاده
دوست کشور و دوستی شاه از عرب و امیری خواهند کرد. آینه همچنانه با در و شدن، قدرت این جهود اگر
خواهی شد از خان این اعماق در طلبی + سر اتفاق خیزند از این طبق در انتقام و بجهود مشکل بود
از مردم شناس دستور داد که در هر کان و محلی و مکان و مکانی که میگذرد و پس از کن و مکان همچنانه بجهود
که در خدمت میباشد، در برابر آن شتر لجه خواهد بود و بیکش این بیان کن که جهادی است، بیان کن
چنان افزون سر اتفاق خواهد بود که این کسانی که این طبق این میگذرند و این میگذرند، همچنانکه میگذرند
چنان فیض احمدی در میانه شاهزاده این داد که این میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
تقبیل صور خواهی داده بود که این دست از ایجاد و سلطان کار این خان شیرین در برابر این از خود
تایید باقی بمالم ناوم خشونتی از این ایجاد شده باکاران اشده و پخته و پیچه و سدل و میاد و فیروزه
او فریاد میگردید و لذت یافتن و دلکه زده قدریه سیاق این خواسته - بیت قصیده عربی
علیه این شیخ صدیق نیز که هم دستیخورد پیشیم دیم پیش همراه دسته خود دست این شاعر ای
آنگریز این فاعله خود خوبی خود نیست اما این بیان نیز گستاخ آن شاعر و دلخواه خانم داده بود که این نیز
نمیاده و دست این بجهود قبعت و این بجهود خوط نزده و گوهری بازیست اینه دست این داده و آن این بجهود
قریب بازی دستزد خواهد داد لکه

۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

چون آنند اند اند خواهد که بعد از این داده بجهود افتخار است خان طالع نکن که همچنانه میگردید

شغف و خود رشد شاهزادی بطریق توانه تکمیل گفته دیده ایل نزدیک عهد خلیل اهباش کند و داشت
از جهاد اگشت خشم شد (۱۹۹) میل آمد. **شیخ امام حسین** ناسخ شاعر کهنه ای از دو قیام
تخصیص نیز بخ خول تکمیل چهاری دنیا سلطنت که بندگانه این تا حدود مانع از هر ایجاد است که در حقیقت
در داد و بزرگ دوین دعوی های
تخصیص از حرارت دیگر بخ بطریق تکمیل چه از طایف کیم داشت بگیر به سرمه خوف نهضت کمکیم ^{۱۹۸}
اکنون داده اند چهل دهشت سه شده این تا حدود یادگار ایش است. **شیخ محمد** ای حسن ^{۱۹۹}
وکی ما آلبودی نیز توت گوپی مول گفت سه احدا و حروف همان توپی د بے صفر بینه بنا. اینکن
۲۰۰ پنجه درست اعداد یکپنجه د و ده درست هشت و دوست باشد ^{۲۰۱} که در حقیقت کمی شاهزادی گذاشت.
زیبا چیخ شده از ای سهراب کو ^{۲۰۲} (تقطیب فیاضی سهراب رب ارد سی سی سب اد) ^{۲۰۳}
پاره سه بادی. توجه یکناره د. صدم تجاه دود **الظفارات** آنکه در کر. تخلص داریزد.
آمدست سهست الا بشایشکی از چیخ اهدایی در سال که سیم زان بده شیر خوار بختهم از پنجه
۲۰۴ پنجه سهست تفاوق سه ای ایم گهود گجراتی د نظام ایم که بجزی ساقم ایم ^{۲۰۵}. چون پنجه ایم که
شی عربی ^{۲۰۶} چیخ سهست او شاهزاد این بیت و سلاک تکمیل کشید. **شیخ** شرسه ^{۲۰۷} دیال آندریسته ایم
۲۰۸ ترا بر داد. ای ایم بیو و بیمه کیم گهود شده سلطان بجهات پا که بجهود دلست خود نوج از پنجه
۲۰۹ برب دیس خلدن ایم پا کر. نه. وقت خود صاحب تبران بوده. د. **شیخ** الکشیه که تو به
۲۱۰ سه دلکش داشت. داشت ایم که نیز خروغ و غافت سه سرمه خورد و چه میپرسن دیال خسروان بوده.
۲۱۱ دخان خسر. او. تا زیرت آن دلکش د و بضاد و عسه بر سه ایم تجهیز نیز است. آنکه
۲۱۲ دیکه نویش. **شیخ** نیز تحقیق تلهه نکرده بالا سه سه شاهزاده دار. در یک سال
که نیز داشت من بیهود سه ایل بدهم کیم آن غالب. ایتا ایل ایل ایل نیز که داده پیر و شیر ایه جواز
۲۱۳ سه زخم. دیده. ایتیره د. شیخ ای سه سرمه ایل ایل که جوان بوده سه سرمه شه خلیل بجهیز گرد که
۲۱۴ که نیز د. سهند د. راه سهند عده کهنه تور ایل سهند خزن پهلا خرماد و از خود رفاقتی ایل داده

زیرا اسے از بہر گریخ ہے اب ہم شدید وال شاعر ان بودہ ولیکن با ریہ پائیں ہے سرجن و بکاشال
بیان بود۔ وہیں تھا وہ بھروسہ پالائی لفظ بلو و خوش نئے نایمہ رہا اسد اشٹھان نالیت بھری تاریخ
تکریں سرماں خر رکھتے رکھتے کتاب طلب فدا ہے جب آپ و تاب اتعلیٰ کو علی
کھوئے کھسلاں زین بہر کو ایک صورت تھی لفڑ آئی چند سو یا ہے اسٹا ٹھکر
و نیو، ناہر کو کھس دئی او پھر جند س تھا بالکہ کا باہر اسیں چڑا دیکھیا
و مل، پیس دیو گیا حشم بے شمول حیات آتا قی گر اب دوست بدست سمجھی کو
تدر ٹھنڈہ کہ روپے پال شاستار شاست ہو تو ہیں چوڑیا پاسید سعادت انسانی
حاس "تھی میں پا چھ جس سے ہو چشم جان کو نیاز، اوہ پارہ دادھ میں باڑا
بے نہیں بیاں کو تھرا ہی ای وکون عالم بے سال، پچھاں براہی کے ری، نامہ سے
وہ بنا بھی رکھ ہر ڈیکھ قزوین نظامت خیر آناد بھیر جو زانیں اور اگر تو سو ٹھی بیان، سے پہلے
کرکے سے وہیں اندھا۔ جس آنکھ کا جیسے لیں جیسے پھیکا ہے منقش، سرخ عہد اپنے کو، اس کے
دلف پاسٹے موسالہ دو گریاں پچھے۔ صب۔ اسکے لہذا، پیغمبر قرآن بھریہ اور پیغمبر
مردانہ، دو ہو گئی۔ یہ جو تکہ رہردار، سماجیں مدرس۔ کھجوراں۔

دیاں، اسے، کافی، ایسا کہ جسے زکر ساختہ ہے جو، خود میں، پڑھو
و سمجھو، کیوں جو اس قیچھ کو زانوں کے دھنقد کر دیتے ہیں بیٹھے اور کہیں بھر جا
وہ کل کب زانی مٹتی میں سب سب طرف، دھنھنیں کہم صورہ سرفہرستی دیاں ہیں جو،

وہ تھغیر پیش کیا اور خیج جائیں، آنکھ ایں ایسا استاد، وہ دوستی کے از جزو فتنے کی خانہ،
وہ، پر اگر، زندہ نہیں دھر، وہ سارے غیر مخلوق و بیطريق ایسی دھرم انتظام، وہ، اس کے
اس کے سین، ایسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم،
اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم، اسی دھرم،

۱۰	یاده‌ی خامه مخصوص بخوار ۲۰۰	بدهنگاهی بخسارت ۲۰۰
۱۱	بکر خاچپزه احسان بغلی ۳۰۰	بیر آن گفتش بیجان بخل ۳۰۰
۱۲	یاد نامندان غمگین بسیار ۲۰۰	جهن نظر دشت دجو بحال بیار ۲۰۰
۱۳	پست دم رفت نکریها ۱	یام نیک تیجود سردیها ۱
۱۴	یاد ریحیانی ز طبع رسا ۱	یانه گنجینه کوین دوکوا ۱
۱۵	یاس مرده ز دل من هفر ۲۰۰	هز هش زیر یخ شدیده بیگر ۲۰۰
۱۶	باش ز غم من سخن او شاه ۳	خواستم در مرده کلاشی ۳

تیکی امیرالممالک شیخ کهنه‌ی بارگ طبع دیوان فتوی گفته سه کلام میرزا سید جلیل‌خان
که در دو شعر بر تدهن خواهد پیکر قدر آشون اینج یا نش هر زکر او زین شعر آباده زمان بخ
مکر راند گردد چه شریعت که بایشد تازه انجاد پهچار اعماق راسوند دان نو درم به تو ششم از سر لطف
ساده و ناین سرای نسبی یا است تسلیم دیلاعف زاده پیش افتاده سه امشدند بایخ
طبع دیوان از مشتمل و صفت اقرب بدان آست که رحایت اهرا بگذاشند و مجهود خوش
صطفی در سلطان سرایی که برجسته و باقی نیز دیوان سلا بجا راچی آیا نهادهای این خوش
چه زیره ای خدا من از این طبقه باید از این خطا اپنی احمد سریو کاتب کا جو تهناه که اگر از دنیا بگوییم ای
من اسبیم چه این خوش شیرینه برویم که حب دل که بیار ایمیپ آیا به قبران ایکی که نخست فتح کر
خدا کردند از سایر ایمیپ زنی خوشیم و قدر سرو سه سه شکر که دنیان به دلیل به این محیل یاری
گل نزکه اس میم در چه بیت ایمیکه خاک دل همین ایمی و هر صر عده بگین خود و کوششیم که هاتخته
صد ایمی و که بگیریم از این دو صفت کی طرف از من خامه که بیچریه باید جب فیضت ایمکمیه یه و ای حکوفیل
چه ایمکمیه ای خوشیم بیه و ای مگن مرست ای خواره ای ایمی کی قلیمکمیه ای خسرو زیر
غیر مکرر قیمه سیمیه ای خسرو زیر ای خسرو زیر شدید ای خسرو زیر غمید شمرد چه وشن تکاه داشت
ای خسرو زیر ای کرد ای خسرو زیر ای خسرو زیر ای خسرو زیر ای خسرو زیر در قید نفع سال بین

حسن و لطف و زرد و شور - **ایضا** و صفت فرقی ساکن در تحریر لغتہ از حروف تحریر تمام معرف
۱۲۰۷ هجری مازد حروف ساکن چون معرف ۱۲۰۷ هجری پیدا نشود و از نفع نوون یک یک حرف از
صد و نهاد سه برویت این تهدید بطریق توسع این معرف برسی این که تحریر تایخ نوشته ام است صرف
میتوی تایخ بیان این ایضا

ابتداء

ع عالم الیک کرد تائید قبول ی داد آمشته که گرد مسم شاد
س سازم تایخ را نیز بجز تفییم و ماقض از دوچ و قسم خود را می
ی کیه مصداهم او هر دو قسم تایخ ت تفییم همچوی و یعنی فتاوی
۱ آبد زید و زید مع جزئ قحطی و مذکون لای
ی زایی از حرفها و ساکن فعلی خ خوان از متحرکات بحسب ریشه ای
ب پنهاد سنه سوم کلم نیز بسان ۲ چوت آن سنه همچوی و مول رایی
ی کیک یک از صد استاد احلف بگیر س نذری "من درین یو چهار عجیل که"
ن تام ای منعت است توسع دوین ۳ آخ سنه عیادی و دیگر شاهزاد
ء پنجه ای ایل رمعی هر دو سنه است لی لارم که درسته داد این گذاشت
گ گلشن دیوان و بارش از معنی آمد و دان مصوع سال فر و کوعلی
ش شاداب غرفشان زلب بلغ ییاد

از نفع نوون حروف تحریر این معرفه ۱۲۰۷ هجری حاصل است تیار شد و ثبت
یم بیشتر ایل ب ب (ن) و از نفع نوون حروف ساکن یعنی صرع ... افضل
پیدا شود (۱) ب ب (ایل ب ایل) و صرع با و سخک آن حرف است
که یک حرکت از حرکات خلاصه و مشتمل باشد ساکن اکثر است که جهر و اشتمله باشد نوون
نیست که حرف بابل نیست ساکن بود و باینچه دال بود و نخود منع برین ایل خلاف قواعد

بغفل آورده الف، اب ماسکن قرار داده و چهلین حروف ماسکن تحریر کرد ارباب بنتی
ذل پسندگاریں است که اصاد ہر دلیل پر آورد و فقط جو اتفاقی است رجیشید فحافت
معرع تو شیخ که آریکی است عیان است نظام الدین نظام خلص منصف نسخ مقلع و شعر
که تیخ تصنیف رسخ (غمرون لکھن) در تبریزی یافته و در عیسوی زنظام فاکسار (گفتہ)
الخطاط گرد تاریخی لفظ سخ بوزارے لئے قند کرد و تپیدا ہوسن تیخ کیا خوب - و مکر
۲۷ ۲۸ ہجری مائل این است این تیخ محل ہت مفصل اینا ۲۸ کہا گردون سے بہار
تیخ و سروش غیب میں کیا خوب یا خوب تیخ و وهم و فقط سکر تیخ مکان کسی از نظام
۲۹ مغلی بچے جوہر آنکی عیسوی گردان سخا فتاب بکوئی تیخ کن - ۱۸ ۳۰ صوم
در تزادہ تکرار از نظام در دولت جو قصر وال نہ چیخ ہتم سے ہے زادہ بلند و یو لفظ
کہ ہول پے تیخ و عدد دیا بہشت ایار و چند سخن ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷
غلطی با چال مدعی کمال حکیم خان میضا حب جلال خلص لجیزی ولد حکیم احمد خلصی
بہستان کو زکریا میلاریشان قشید چین خدا ملین ایں کتاب است تبایف رسالہ انفری
و دو تیخ ناصح بہت عقیق است سرتقا خیر با فاختہ اند خود اپرداز بالست و باندر شکست
اندر عصیون و مدنیون بابن و طال ساخت المقول ثقات نہن و کاکا برلن وست است: مدین
کمن کو غصیخ ایز دیا یت چست بہانا ہر کہ از صنو ایط و قوا عاصول ملی ایشنا باشد چرا قاتا
تشنبه سر: پیران شفیع برشا مہبہ ہنبوی سخن بر یاد بہر کراندن پیدا کرس کہ زمان بدرا یکام
و ساخو ایخیر شیخ خشک - رقصی آگر نیاتے و مسکریانی کند گند اطقال چینک زند بہشت
چیخ و مکر ایشکیه اکر و مصیر است: درست و دکلامی اجنب اکھنپندر زیشن و بسط ربع شد
و اسے عجز: چکر بیک و سلطخات: بیکن تبدیل است در مائل آن کتاب بہاما ز تالیف ہی
و سر: زند: زین صوره و صلح زبان: موجود در وم: انگر رسائے کار آمد الشعرا و تذکرہ و تذکیرہ
و اسے عجز: زین صوره و صلح زبان: موجود در وم: انگر رسائے کار آمد الشعرا و تذکرہ و تذکیرہ
و اسے عجز: زین صوره و صلح زبان: موجود در وم: انگر رسائے کار آمد الشعرا و تذکرہ و تذکیرہ

پامولف کی زبان پریون چو ره صد هست جلال کی چو) بندۀ مولف گوید ولیری حال واه واه داطینان
مال سیجان لش بیخون این صریح صادق استرع چو داده است مزد کی کسی چنانچه واه -
من قبیل معلم بحایتی یاد آمد که کمیت قلمرا چنست کرده فدمها رخصت جلالی دادم و برسی خود فرو
بیخه ما یه در عبرت کشادم و برسی خشیکه داشل حضرت اعلیٰ رسالتم پر خود مادرستک اولد حضرت ملی
کرم الله وجملک ساخت دهانی هدنا قرجدار کفرمیان رئیسی داد خلاط قرارداد از یاد ری چنست ام که
رسنیکه چه علیه ناش قسم میخواهد و برسی خشیکه داشل حضرت اعلیٰ رسالتم پر خود مادرستک اولد حضرت ملی
تداش بهه دانی بر خوشیق آشوب گسترند شرم ساخته ای از شهرستان خاطر دید و میشه دگی را برداش
رگه گون خلوه گرد که میشه سکه بودن خود را نمید و تار پیور خانی بر خود تقدیم زین الناس مشهور است داد
محنتی خود رهست مکن نیست که مطلع کس خوبیها می متوجه شوند و ای ابدالگران بازگانی بر کمال ای ای ای ای ای
دو که خاری بیشتر و توان این دست نظارگی دنماش اگر دشمنی تراند و زند چون نافر علی ای ای ای
بر خدا اید سکانش بخس و دیگر مکر شید و از لک طرقی خدمت کریم ای و سیمیه متفقی ای و دوست شیر و کر
از اخون کم داشلک جوش بیرون رود و از پیر این بس اند و دشمنکان دمچگان دمچگان دمچگان دمچگان
خوار چون آب ملکه کل بر خاکی برخیست طره بر آن این است داشناده خانه اش زین یهست که در آن آنکه ای داد
و دیگر کی اوقات ای جلال و ای جلال
همام اعلیٰ رسالت صاحن عالیش لش بندان زلت انصیب دیگرست که بسیم دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر
خانه ز رسید که بالو ناه آش ایش بر دلیت ناچار عالمض ایلی بالا دیگر ز دست ای ای خانه ز خانه ز خانه ز
ملکب خ دعا ای
دیگرست که قلیکه بی خانه دیگر که دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر
در ای
رشیده دندار و مسلیخ کن گذاه قلم اولی شمرم بی خانه دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر بسیم دیگر
بی خانه دیگر بسیم دیگر

سراپا رپے شلی بیرون شد۔ باستے سراپا انش فرمودہ اسرائیل کا نگارستند درخواستی ہزہ تانہ غفرنہ
لقطا۔ پر سرحدوں میں وادی داد شاش خوش بجلان اللہ زین پہلوتیں بخ طبع دیوان نوابی خانہ
فرانچ دہلی صدر۔ بود کلکر علیق آئی لع۔ ہر دنیا نجیں خلط بھائے ہم زیارتی خناہ
ست آپریں تقدیر صہر نیک دو عدد زیادہ بے شوونہ با قریبی کہ ذکر شیخ گذشت میگوئے
سلیمان گذگد کوئی دیکھاں بھی ملے جلا ملید ماہ ارب اختاب داؤکان۔ ولہ ملائے دو ملے
رام افغان۔ کریم جان سید المسلمین۔ مشی اشرف علی گھنٹوی تایخ تالیف سلیمانے خن گفتہ
سراپا ی خبان رکیں ادا۔ عہد اشہد خان برکمہنڈی گفتہ سکریٹی سراپا سرکار کھلان
و وہم کھلائے میں رہا اک افادہ تایخ نام دو رو شکر استاد اول و تمہارا برق راستہ دھم
خطاب تجھیہ نہ دوڑا پھر خل الشب خلیج الحب۔ وہی خوبیں دید خود رسالہ مذکور حکیم صاحبہ
از بھائے کاغذہ بزرگ طبق ارشادتیہ ہمینہ خوش دید نہ افسوس کر بھال خال خود حجم لغز مند
سو حسرو و حکم و جدبی اختیاری کرد تالیف کتاب طاری و ساری کشت و بحق فمالک و کپیلے
و فرمانہ بارکتیہ تھبہ بھن کہنیاں کہ باد طبریان ہتھ پڑا ملیح ہست وہیں انش درکار
بھن تحریل و تحلیل و مذہ خالب دہنہ و سستان و لطفی خود خودی و محیین ہر فارسی والی مہمنہ بھپا
را بھلا ب اس تھیتیں از فوج چھپا رحم تھوچ ب تھقنا کی تھن کیم صاحب دیجان رہا اذمشتہ (اندا
بھیں و تھیں و غیرہ بیکھواں کی حدود تین بیس لئے ہما پیٹے۔ افاظ کی رسم الخطاط کھنیں ایک بی
ماہی چھوپا پختہ تکم لڑیں ۱۸۳۰ء۔ سید الویس کی۔ اہم ہمیں نہ صعلیتا پا سکیں تھیں
گرد۔ ملیں تھیں و میں، و دریا کی تھیں بڑی تھیں کہ تھریں اعم کہ دو دھنالیں یہیں
ظرفیت سے بہت تھی ملیجہ بھیں و تھیں توں دو و تیج پا و حاد کھد و پیر و موت آن دو دھنالیں
جنہوں نہیں و بھی اگر بار دھیت کر وہ شد و الغدریں برائے کمع سنداد مانیں ہوں جو کوئی جو بیظعت
و سوت و قریبیانی کر کثرت حشرت و شرست رسیں کر جھکم کہ بھر تھجھر تھجھد سر ہنگیر راشنا
و سوت تھبہ و سوت جوڑا بیٹھیں کہ انہاں بالغہ ایت مصروفیا چنانہ ہزار کوئی نہ سنداد از حق کیں بہت زیاد

کتبہ فقرات ابہ عرفان بیویت - ۱۰۴۸ - پرانیں مہر طالعت - ۱۰۴۸ - شد کا احراق
شس النین - ۱۰۴۸ - قبلہ و اصلاح امام اعلیٰ - ۱۰۴۸ - قصیدہ

ستھن آپ ولزینیں مطلع ملکع رسول ﷺ سخاب دین کریم زیر بھج کر کے بننے ملکیت
خواہ جو خداوند شیخ حبیل الحی خیال اٹھس تسبیح جمال دیلوں کی قطعہ نامہ صورتیں محبیت کے
بڑھنے مرا زیان بیویت وقت نہ عرض پھر رسیدم من ہے گفت لے جو تو در جہاں بیویت + سال تاریخ
خوش خود فرمائے کہ جزا و در در زبان بیویت وہ گفت تیکن من بہ دنایم + بندہ قیبلہ و سپاٹ نہ داد
مکیم صاحب پیر غلام شیخ حبیل الحی اور کاغذ اُسیں فتنہ عبید کر صد زیادہ ہوتے تھے پس ملکیت کی
میں برادر جل قطب بندہ بیان اسکو ادا کر تیکن سے کمالاً اور ایک بیویتی میں ۹۵ (ارکیتی نہیں) بندہ بیوی
گئے گوید اول تاریخ فاطمہ نامہ عبید الحی ہست نہ بخول شیخ دادم بعد بندہ سپر خیادہ نہ صفر جادا کا مصلحت
ہست ایک دیہ بیویت شیخی از سیاق خست سوم از جو پرانا ملک اٹھنے لیے شو کہ عبید الحی ایک دادہ عبید و
داشتہ چہارم ہر گاہ لفظ عبید از مونوی رہنے کے لئے ایک لفظ بندہ دہ سالی ایک دیہ بیوی ہر گاہ دیہ بیوی
پنوندہ سو مرد شیخ عبید الحی کی بہار وہی وہ فخر جلا اعداد بیوی کی شدت اور کہ میں تاریخ شدہ بیوی - بخمار وہ
ہاتھی ایک دشمن قطبور حکیم صاحب تیز بند شاگرد بطور سند و کارکوں سے بیوی اور ایک دیہ بیوی سیرتہ ایک
لکھنستہ بیوی ایک دیہ بیوی کی بیویت کو سیکھنے کیلئے ایک دیہ بیوی ملکیت پھر بیوی ایک دیہ بیوی
حرف کو جو ایسا ہے جوی تیکن کیا صحیبہ نہ سب سمجھیں غریب سیہی دست نہ تھیں میں میں
درکار سیکھے اذ خسرا زیاد عطفہ دیں بیان دیکھیں دیا اید و بیان اول نہیں فخر سیکھیں دیکھا کا ہم و میں
۱۰۴۸م گاہ چو در میں یہ: لاری یہ: سچی گرام دسر و مکیں دسویڈہ نہیں بخیر سیکھیں اذ خسرا ہم بیان آی
و سنت نیک دیسیع مثتم و مدد و شبیگی دیکھل دیا اسیع دی دحد دشیں اسی قیکم سکھیویں داد دیسے نہیں
از حضرت آدم علیہ السلام تا ان ذریع احری من ملکیں مگر فہ ایک صبح کتاب پایا نہیں وہ س

ملک ایں نہست لطفہ سیم در تائیخ + طبع گر نوی خریب

سال میں محسن رکم بیویت جلال شمعی بیویت شال و عجیب

علاوه عالمی اعدہ چری ٹال جو قد خوب است - بازگران در تهییت موس مالگیر کریں سے بی بی ماہ شفیع
ماه صلیفی سخا پر طلبہ شہاب ایں ایں کلم مطلب قلن سے آنہا سے تل بلوی شہزاد مارکوره سخا مخدوم کشیده گردید
نهایت سلطان وہ روحانی ام انفع حمد مطلب آن بخان حکم کیا پس سخا اس تو لمبی دفعی خشم فکر و اذخر اپنے موئی خان
ست بخدا اندھہ بخدا کتبہ ناخن نان قدر عورت سخا و لارن اینہا محضرت بخیو بی بی میچ رہی اور اس دو ہزار
اکسو اکنالیس (۱۷) صاحب غیاث در سن بیڑا در وصہ فوجل در و ہجری کر دیبا چہ غیاث و شفیع
میخ موس علیہ السلام راسہ ہزار و چحدوی دیخت سال شمسی گذشتہ آجی کلام عربین تقدیم تھا
از کجا است تا کجا - شہم کیا و میخرا یونڈکم اس ناخن میں عزرا اسد اش خان فالمی و بلوی خند کی کر
دلت نواب جعفر علیخان مر جوہر کی بیوہ سے باعی کر دیہاں میر جہا تاب دریغ + شد تیرو جا
بچشم احباب میخ + این داد دناد رہی زاری فلک + تیخ نعم کر کو کلاب دریغ - مرفق تیرو جو
کے زدیک ناجائز نامہ است ہر کو کہ اشارہ تخلیہ کا امداد میخ میں نہ تھیں بلکہ تحولہ منع کا تھیں اکہ
میخ نے از رو سے زاری کیا کہ نواب دریغ ایچ کلکھی صاحب خدا احوال فرج کی ان بہت فکر غد
تو شفیع اندھن معلم نعم کر سین و ہم گرائیں تقدیفیں میز سید - بین جعل و داشت بیانیگر بیت فہم مدد
لشیخ فارخ مر جوہر نے عزرا فارسی الدین حیدر با شاه کو ہنر کی جلوس کی امداد قابلہ تقدیم کیا کہ دری
ہونے کی لیخ نہائی ہو سے لیخ سعید کرنا سمجھ تھا - نہ سعدیہ نے عزرا ملک کا اک اصل مطلب
ز سلطان اس سرگفتہ - قوم و اسرائیل اس بیون تحکمانی ایجاد کیا تھی جیف کو حکیم صاحبہ الاستبلدو
و مستاد حمال را پبطیلیت اہل اوتستاد را قبول کر دندیا اور وہ سخا میخ میر ملی اوس مطہر کی
کلکہ در دنوات بد خود گذشت حکیم صاحب بالظہ صندا اور زد خیر ماذ سلطان و ذات انجمنی و رلادہ و رائے
میل بخی و عزیز بخی و اسی باشد کہ افسوس باشد و بخی متعدد خنان یعنی صیب بخی جاک و اشنا
از خداو یا بخی نوس پر الفضل و کلہ نہیں است و مذکوبین نعمہ ماتم و دین بخی نامہ و دعا خدا الفضل
مدحورت کر دیہ بات نہیں و رآخر اذنا خدا پیغمبر یکتہ - حاصلت ارادہ وینا اس صحیہ نے زر قدمہ تھیں
زیادت ہائے در وادیہ دلیل تا الہی میخ امتحن است و زیادہ لزان دلیل بے علی بخی صاحب کر لیت

نوجہتہ۔ اگر پہ قیاس دا جھپکا کوئی بھی اسے تھب اسٹ دا بین دو مقام بالف گو نیندا گھادا ہا در حالت
ڈیا دے کئے نہ پہ لفظ استعمال خرطہ است بجا سے نام لکھاں خواہند گفت جھپکے خدا نہیں
کھاشا شریں خدا اہنڈ لوشت دواز و تھرم و زور مولوی امام جعفر صہبیانی مر جرم دا نہیں
میں تارہ دوہ کی چار سیکڑے اس پانچ احادیث کی جھگٹی سے ہیں ایک جھاکہ فرمایا ہے اسی ملنے
کھپا ہجہ اوس وہ یہ کہ تا تو مددہ موقوفہ کی تاریخ ہے بائیک احادیث جاہیں اور سوچ لدر چار سیکڑے
خوارب کعبہ کی تے کسے پانچ اور کعبۃ اللہ کی تھے کے پار سیکڑے موالیں یہ مدن جھمان کھبا ہجہ کے اس
سماں خوب فیصلہ کیا ہے جسے فاعلہ تاریخ ہی کو رکھ کر دا یعنی صورت لکھتا ہے کو کچھ دل ہی کیجئے کہ
زکر کا شخص لفظ پر حکما مسلط اقشار تاریخ ہیں لیکن یہ دار دار کہا گیا یعنی رب کعبہ میں ہجہ دعا
وقف یا لفظ دھرمی ہجہ اسکے پانچ لئے جاتیں اور کعبۃ اللہ میں در حالت اہل ہدستے ہوئی ہجہ
اُسکے چار سو اس فاعلہ کو تقدیر لیں یہم فرمائیں تو فرمائیں دوسرے یونہمان لے کے ناہدہ یعنی ہجہ
شما جا آئے،) انظرین و سایہن را یاد خواہ پڑو کریں۔ کوئی نسلسلہ شخص خاص صہبہ میں معلوم موصوہ خود فہرست
تھی فوتا فی لفظ کر دے است ذقرہ اخڑتی کیہے۔ پس مرنے پر تھی مدد دنو دا گراہی میں اسکے مالک حکیم صاحب دیا پسند
خواہ ہو دا ذخول میں اخراج خواہ پڑو نہیں ازین۔... تمام پیغمداد ہست کو حکیم سا ہے فرمادا کہ
حصارت یہ مدن جھمان نو شدہ اندھندا دند حالمد د تامی کتاب ہیں ایسے کمیں ہست سیزہ ہجہ کوئی نہیں
اجھا دھکیم صاحب دربارہ گرفتن دے عدد دا نئے چھوٹا شکستہ پاست بتریں خواہ بدھیمہ ہے اسکے ہجہ دعا
یا نئے تھانی ہا د تامہا صددش بست گیرنہ ہو جوہنا اگری تاریخ مشینی ظفر حلی ویسے ہجہنوی دستہا ہجہ کا
کر کیک یا نئے ہو سکے دیسچ یعنی تک کرد نہیں ۲۰۱۷ حل خاچ دنیا ایں جہاں کو ہوئی شاق چلنا
بر سر جو سے اس فہم سو صیغہ د کریں کی کہ لکھ نئے ملئے یہ یعنی دنات د خاچ عالم اسون
ہو سے روح دنر۔ ازین ہم کیہنار د دھیم د پیغاد بر سے آئے چھپا ر و ہجھم ضحاہ د کا
ہیا نہیہ گفت اگفا د لوشت نو شدہ د گو د بخاں یا کھپ پا پڑھ اور دا اور کہا لی بشن کاف د لکھ
د ہائف د دل و طبع د عقل د عزم د شخص مرض و غیرہ کی حد و لایخ میں جھوپ بھوٹھے یہ اغلا نظر

صرف موزعیت صرع تاریخ کے ملکیتین) کیست کہ از حکیمہ راسی کو یہ کنفڑا الف و سرو شر جای
چیزیں ہیں اگر کافی بھروسی لئے سر صرع آریخ خا پڑھد ان راققو خانہ تکن نہ صرع موجود ہے
آن است کہ مان جو فری زیادہ لذتیں پڑھتا ہے جو اپنے دین تاریخ شیخ آنکی بیش مشقی سکھنے
میں وہ تذکرہ ہے جس کے پس شیخ اورین - کیراں - وہ صدر شہنشاہ و مدرس صرع کاف بیان نہیں کیا
کیا سرا یا ہے پری جسکے پس شیخ اورین - کیراں - وہ صدر شہنشاہ و مدرس صرع کاف بیان نہیں کیا
تیجی تکرہ احمد بن کا کو روی سے شیخ میخ ہے لکھ الف، یہ کہ کوہستہ دہ بہار نہیں کیا
کاف حسوب شخا ہو شد اگر تمامی صغار یعنی قلعہ راں اندبے گان کاف مکفت و سروش خل خل ارجح
باشد خل میخ فدا ہے دشمال ؟ بخواہی منہ ملک خل فرایند پا نزد ہم سلیمانی تاریخ اسخ نکتہ
و دندر خانہ کا سخن لقب نہ اٹپ پچھہ نہ دیتم نہ پیش گلیں امور دن + ہر تیک نسبت چو بیرون درود
و زوار خانہ مغل اور رون - حیف از نام کو کنفڑا پر کوئی تکفیل نہیں کیا اسی دشمال میں احمد صائب و میر
ستروں کی جانب داشت و زیادہ نہیں براست کیم و مسالہ میں کی نیکی دا، سمند اور وہ حکیم صائب
نیڈا اندک کو دعویٰ تصریف نہیں کیا جو سرتھ مطاع لہذا سے تیجی احتی کہ دین خل مشہور ہست
تارہنال اگر متصل آئیں بیرون + ہمیشہ سیہ شر دشمال آپ بیرون دل - صریح بیش خل + کمتر نہ
چو دنہاگل آئیں بیرون - بخیخا اور کنفڑا امیمہ رود بدلش سری داد و تقدیمہ نہیں بیرون دل
رخائی اگر جو استھانی ہے آئی ؛ شاہزادہ ہم سلیمانی تاریخ دفات نواب آصف الدعلہ کی شاعری
(غريب کی) گرفتہ غرب بیجنیج سافرست و ہر بھی وہ ملکہ وہ چنان داد بیشدا انتقب دھیافت
لقاء ذات میں بہت نہار الگراتا ت آصف الدعلہ خصی میا شاست شرش طرد پرد سے تھنکہ
بھروس برین منزلہ بیہزا و دو صد و دو دن و ہم سلیمانی نظول کسی نہیں دھووا کے حفظ
کی صد تبریز دریوات الگرد کی کے بلخ کی تیجی خلائی کر۔ ۱۵۶۰ - چوتے ہیں تشبیہ طوبی بہت
درست ہست نہ بفر دوس رسم اخلاق طوبی بیا ہست نہ بالف نہ دسیان طوبی بیا کو صحمدہ کسی
خانہ نہ اگرچہ بیا ہوی اونت مقصر ہست بکین خل بخان موٹی ویسی و تجلی ده عمد و طر ایجاد

شحد و افت ریچید سکم کمپینڈ ایتھرعنی کے بیان میں یعنی جس میں شخص اعداد و فنون پر تعلیم
اوپر قطب سال و ماہ میں پیدا ہوتا ہوا، والفا نامہ کے بحث ہیں جو تین ہیئتہ الفانہ کا ہائی
منڈادہ اپنی واقعہ است کے سید و متابعت کیہنا شرط ہی (اگر حکم صاحب ماتخواں صورت پر داد داد
و مادر وادہ ہائی خانہم برداشت والگر مصدر این صورت ایران آن صورت کی جنین آور دگیر +
و اغتر زیبا است کہ این عدالت آنست کہ تمامی آئین لیکچر ضریح کرد گور و بھروسہ کیا پر تعلیم
مشکل دادستاد اعلیٰ و بر قدر اجتناب، دو مکالمہ بنگی سے آزاد و بلا عرض خبرت اس تادی خود دشدا
و درفت و تیز راشا گرد میں تکارند افسوس کے سیلان خرم تنگ است و خیال استادی ٹوں خانہ
بمشتمل فتحی جو طرز بر تجارت این خانہ میں محوبہ ہے تھے این اسی طرح میلات ایں نہایتی جا گئی
یہ چاڑی نہیں کہ بعض جنات کو سنبھلیں اور بعض کو ترک کریں جیسا کہ مرزا سید علی دیر مرثیہ گوئی کی جائے
نے میرے بھرپوری افسوس مرثیہ گوں و ذات کی لیکچر و برداشتیات میں زمانی کی اولاد ہے تو خوزستانی ایکم
و میربند اُسیں۔ اور یہ بھی کیا ہے کہ بعض جنات کہ اخذ کیا ہے اور بعض جنات کو کی مخالف بھی ان کے
زد کی کمی طبع جائے نہیں ایسی کلام۔ تجذبہ سیم سیگر پر کمی صاحب و لیکچر و اعزاف پیشوائی جو دل ایک کے
متواتر و مکمل اش و چنانکہ اپنے حکامہ خشیدہ اندکان این پہلو سائی ہیں، وہ ہر کہ میں توں پڑا
خواہ آمد کو کانزخا ہوشیدگر ناچاراً نہ بے احتی کار از حقب و فی از نالا غرہ بخیر شیده کر
پر داختہ اند نہ خود مشاہ اما تسبیح بالی مانگی سر بر افرا ختہ امدی ایحیب الدعوات میانا ماضی، نجاح این
مرض چمک کے تالیف حکم صاحب، لگر و سرخوش گر و ایندہ، اگر زر و کمی صاحب دستیاب ہزدا، بیرونی
وا، وادا گویا این لذت خوبی اور امنداز پیش بند نہ اذیت یاد خدا ہند رہت، با رنگی سخن چاہو
خواہ پسند نگاہ است جواب، اعزیز و قسم سرائع و بلقوع و قوم شد و نہیں۔





محترمات مولف

دیگوی مهیج و مکرم پوشیده ایون کشیدنی غذای ممکن بخوبی است نایسندگی دینه باشد آنچه پنهانی
 شاید و محبت ساز و ماسا را خواهی بخوبی گشتند بزمیت بیست و دو هزار باستاد که بر پنهان
 خواهد شد از خوشی علی این امر خوب است تند این اندیش را با این کیفیت خود آنچه اندیشی نهیجند
 میتوانند باشند و مذاق دارند مرتضی شیرین سالکی فضمه این است چون بگوییں امتناد و مهنت اینکه
 شاید بپنجه ایشانی بخواهد آنچه اندیشی را بخواهی کنند و بخواهی کنند و میتوانند باشند و مهنت
 میتوانند باشند ای اینکه داشت یعنی اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند
 اندیشند و مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند
 مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند و مهنت اینکه اندیشند

قاعدہ چدید بمحکولہ و چیزیں

بلع شنون این کتاب نادر مطبع فران خواست دل تسلیم سال باز پنج چوبی
 گفت دگر غم خوار داده زیره مرجا چند امپریا مارک اسٹریٹری ۱۹۰۵
 یارخ قولد فرزند احمد رضا الکعبتوی کی رخاق خلقت ساق بود و درین کمال غیره آنکی در
 قاعده سیاق است رشته و حرم بپرندی و سال چایان دام سارک در زید (حج و العقبہ که)
 اختر اربع چان او بطلع صحت رفاه طائع گر پیدا حامل تفرقی ۱۹۰۶ عضل خل خلت و غزویان
 ۱۹۰۷ احمر ورق اذکار جنبه ارتتای سریش کار باستان بخات سوہ ۱۹۰۸ مکثیه حامل تفرقی ۱۹۰۹
 شسلیح تفرقی نسبتی کرد انترو الایت ۱۹۰۹ رایا لوح خوشید ۱۹۱۰ در میانش ۱۹۱۱ به بینه
 نسبت یارک معلو و معیه ۱۹۱۲ راحتی سوان ۱۹۱۳ توضیح شدن در برا بر شمع اختر والایش ۱۹۱۴
 چلن پرد مانه ۱۹۱۵ در سوئن و پیش از در زمانی خشن راحت مان ۱۹۱۶ بجهاد ریا ۱۹۱۷ مورخ
 الرفتی ۱۹۱۸ توضیح حجت تفرقی بسطی کرد - روشی چراش ۱۹۱۹ با آب و تابه ۱۹۲۰
 چان غبط سال چایان باسای اسبال ۱۹۲۱ در حساب دار توضیح سایه اندیال ۱۹۲۲
 اور ۱۹۲۳ فرق غدوام ۱۹۲۴ فرق جادویان ۱۹۲۵ قوان بذوضیح روشی چراش ۱۹۲۶ اذیبا
 خاصه خداوند ۱۹۲۷ و در وکران ۱۹۲۸

مختصر

سنته ام این گویند امنیت و تبلیغ را کرده ام گوییم هرگز تسلیم نه کردم

ابساط و عرض فرست چه طرب و خوش نذر سرکردند و فتنی پی بدهت گردید

در قوان سال نصلی اول حرف نمید آخوند اذیان گفتن اینه سن جیزیری

و چیزی کتاب مخدومیس من رفاقتی اسرائی خلاص سه

پند پیمیشیم تصنیف شاری بدلگشم مبارک مسن که انس

رسے چند اینه این کوشتم ۱۹۲۷ نسوان منع نشان و ادشان

و چیزی تفرقی ادب آموزه هرستان زادی اند اجیں تسلیم سیوال خفت بسر بجهه الله خدا

بین سنت آیینه قنیت ملایم خوارت است اگر قدر کوچک سعادت نباشد از شکر زدن
آنرا بسیار درست نمود (۱۳۹۲) اخراج مطابق سلطه برای ابتدا نیز
کوچک شوچ و خوش چون ربطیکه تشیع فلم سیاق را با طبع مردم دارد آنکه به داشت
دغدغه است همان شیوه مالیاتیان را بدو خواهد داشت (۱۳۹۲، سکنی نمود) احوال زاده ای از
رویدار و نیز مبتلا کوچک از بیمه ایجاد نمود و خواه استناد است غاز (۱۳۹۲) که از
کمیل ایصاله از خارج از این بدهی سال ایست بجهود و تعاوی ایست عصب پوک و مجهود شاهد
داد خوش از آنچه قدر مخصوصاً نگش خاصی دارد چنانچه این زیر استخراج ایام افت مطالعه
ایمنیات بخطاب و در همای خواهش شد مثلاً مطلع کشوری اسلوب پیش از دید و طبق
پندتی محظوظ نمود و در کشور سلطنتی مشهور گشت لی و در فاصله هفتی خوبی داشت
و در این مطلعی شدم تبار - هایران و خیر فیض داشتند.

ظرفیت استخراج

نام کاره	دارای کاره	استخراج	لایحه	رسانی	کسر	کل	لایحه	رسانی	دارای کاره	نام کاره
بیان	انضمام	۱۰۰	۳۰	۴۰	۳۰	۱۰۰	۳۰	۴۰	۳۰	بیان
بیان	خود دریج چشم	۱۰۰	۴۰	۵۰	۴۰	۱۰۰	۴۰	۵۰	۴۰	بیان
مشتری	استخراج	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	مشتری
بیان	بیان	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	بیان
دست	مزین	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	دست
مشتری	جزیل	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	مشتری
تصوی	بهایون از بودن صدم	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	۱۰۰	۴۰	۶۰	۴۰	تصوی

پول در میانیان دخیره فیصل + استخراج - نظر اخراج - پیش از مردم رسانیده باشی داشتند

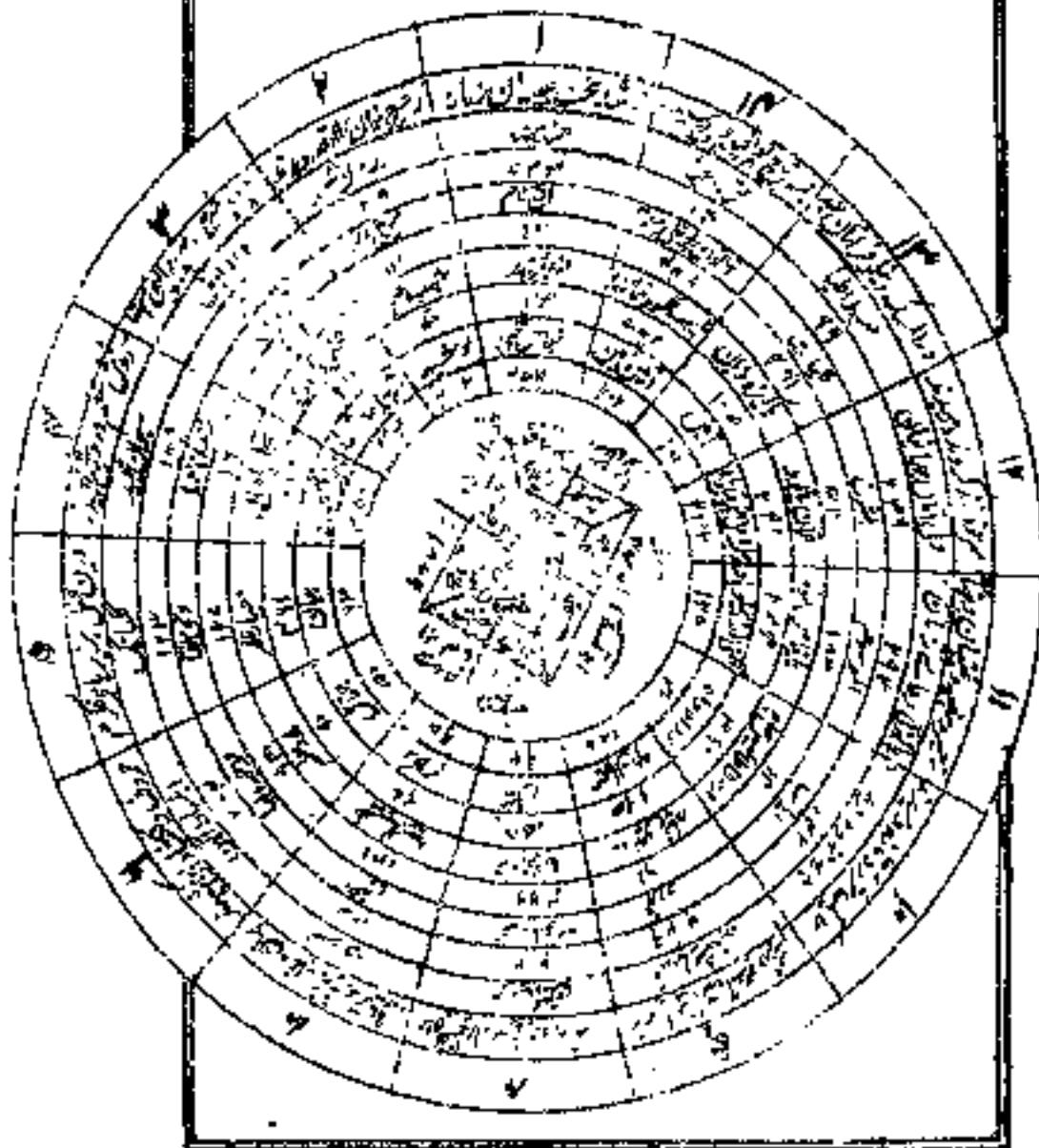
۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶
دین	دین	دین	دین	دین
بیان	بیان	بیان	بیان	بیان
مکان	مکان	مکان	مکان	مکان
تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ	تاریخ
جهان	جهان	جهان	جهان	جهان
لسان	لسان	لسان	لسان	لسان
ریاضی	ریاضی	ریاضی	ریاضی	ریاضی
ایران	ایران	ایران	ایران	ایران
ایران	ایران	ایران	ایران	ایران

دین	دین	دین	دین
سیاست	سیاست	سیاست	سیاست
سینما	سینما	سینما	سینما
سازمان	سازمان	سازمان	سازمان
دانشگاه	دانشگاه	دانشگاه	دانشگاه
دانشگاه	دانشگاه	دانشگاه	دانشگاه
کارخانه	کارخانه	کارخانه	کارخانه
کارخانه	کارخانه	کارخانه	کارخانه
کارخانه	کارخانه	کارخانه	کارخانه

۱۹۷۴ ۱۹۷۵ ۱۹۷۶ ۱۹۷۷ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹
دوشنبه پنجشنبه و شنبه سه شنبه یکشنبه آیینه ایستادت
یکشنبه آیینه برداشت اوایل پایان هفتگی هفته برابر با چهارشنبه
پنجشنبه و چهارشنبه

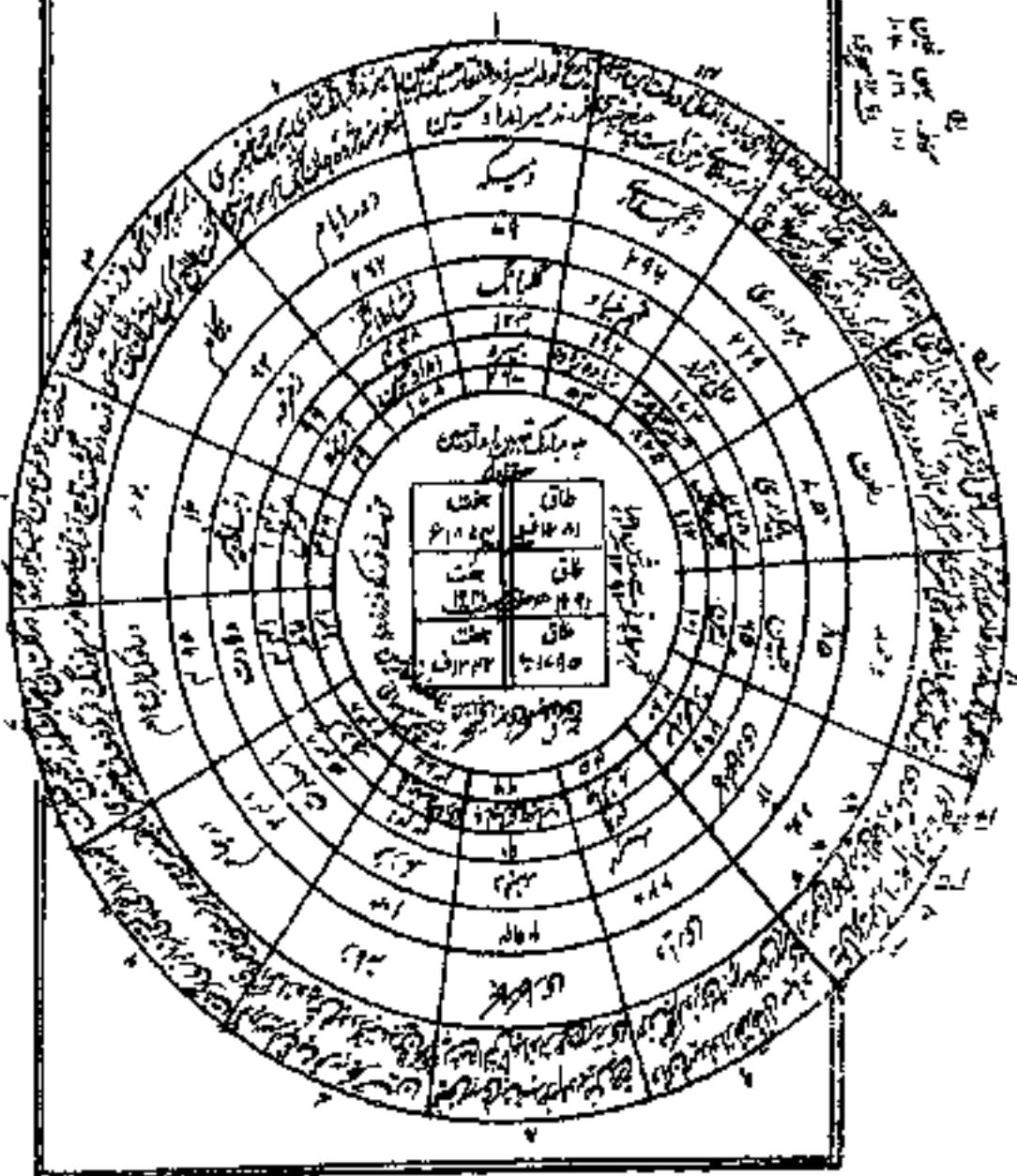
۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰
۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰	۱۹۸۱
۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰
۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹
۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷	۱۹۷۸
۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶	۱۹۷۷
۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵	۱۹۷۶
۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴	۱۹۷۵
۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳	۱۹۷۴
۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳
۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱
۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰
۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹
۱۹۶۱	۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸
۱۹۶۰	۱۹۶۱	۱۹۶۲	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷

این دلیر و چهلده ده نانه را لی چهارده میلی و هر چهار نانه اندیمه اند
است و بینه سیچهار و هیم اندیمه است چون هر چهار نانه گرد و برابر خود است و هر چهار نانه گرد و برابر خود است
نهند سیک لفڑا نام دوچهار نانه دارد نهندی دیجت بر لفڑا چهار گانه نیم گرد که شاهد گیرنده تمام
خوش آزاد و پر پا چهار رنگ اولین ایا چهار طاقی من برسنی پیش عازم فرامی انداد چند نیم
به هما چهیں و نه گزی لفڑا ایل کر نیست و حبیب مطهوب ناده آخشن نظر آوردن



جون آنکه طی اطی خستگی پوشاکشیم شرح این خطوط اینچه از پنهان مرسوم کرد و اینهم نام خبر می‌رسد
آنکه تغییر است و تغییر خطوط اخیر خارج شریف است تغییر است تغییر.

شیخ، در ته پسرزاده العقاد حسین ولد سید احمد حسین مراد آزادی این داشته حال حرف در حقه
چند ده خانه دارد بعبارت اعداد و طلاق و جفن.



پہلے دست کی دو جنگلیں کیے گئے تھے اور اسی دو جنگلیں کی وجہ سے اخلاقی اسلامی طائفی جنت کی نامی خانہ بن چکیے۔
پہلی بڑی جنگلیں طلبیں فریض کیے اور اسی دو جنگلیں کی وجہ سے اخلاقی اسلامی طائفی جنت کی نامی خانہ بن چکیے۔
جیدش پر پاہندی خاصہ میں نہ پہنچ کرنا غیریوں قشیرین دست میں رہا۔ مساکن ہوتے وہ واقع یا زمیں طلبیوں کیتے
گئے تھے تو شجاعانہ کی خوشیت کی طرف ان بحکم حکوم و خانہ تو شستہ ہوئے۔

| ۱ طاق | مشتمل |
|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|-------|
| مشتمل |
| ۱ جنت | مشتمل |
| مشتمل |
| ۲ طاق | مشتمل |
| مشتمل |
| ۳ جنت | مشتمل |
| مشتمل |
| ۴ طاق | مشتمل |
| مشتمل |
| ۵ طاق | مشتمل |
| مشتمل |
| ۶ طاق | مشتمل |
| مشتمل |
| ۷ طاق | مشتمل |
| مشتمل |
| ۸ طاق | مشتمل |
| مشتمل |

پہلے ترتیب مکمل ہے جو ہم اسی ترتیب پر کرنے کے لئے ملکہ دو پیغام دے گی۔ بسا استاد جو ملکہ پر امانت دے گا۔

زواب دا	حرقا	جسم دنا	روح علا	عزیزا	حکم جوا	روح علا	عزیزا	طبلہ دا
عن جن	طہب دا	زواب دا	حرقا	جسم دنا	روح علا	عزیزا	حکم جوا	
جزیا	حکم جوا	حرقا	طبلہ دا	زواب دا	حرقا	جسم دنا	روح علا	
جسم دنا	روح علا	طہب دا	زواب دا	حرقا	حکم جوا	روح علا	زواب دا	حرقا
طہب دا	زواب دا	حرقا	جسم دنا	روح علا	حرقا	حکم جوا	روح علا	جزیا
حکم جوا	روح علا	طہب دا	زواب دا	حرقا	جسم دنا	روح علا	حرقا	
روح علا	حرقا	حکم جوا	روح علا	طہب دا	زواب دا	حرقا	جسم دنا	
حرقا	جسم دنا	روح علا	حرقا	حکم جوا	روح علا	طہب دا	زواب دا	حرقا

ایضاً اسی ترتیب پر کرنے کے لئے ملکہ دو پیغام دے گی۔ اسی ترتیب پر کرنے کے لئے ملکہ دو پیغام دے گی۔

دین فتح شانزده مکن بیک سعی ہستند از تھوڑے کوہ پانزده ملکو پیدا می شو نہ بہفتار پا از
خانہ اول روک کر دیکے از خانہ لفظ کر نہیا ہے۔

ور تعریف لواب حسن الدوام

سنج محل سنا دل ہامہ قصر دلا	پسہ جہو گستان لطف دلچی حال
لشاط رصر عویج کرم عزیز عطا	مکونہ دامت دنیا صراحت فضل ادبیا
مند جشن مردیت نہیں ال علم و حبا	ہائے امیح سعادت بہیں اگلشن جہد
تیر ملائیں علی ہیں کامیں کامروں	طیبیں ملک سجنیا ابیسے بھرداں
مراد حمد کیستی طلب پر زجا	سلیمانی سعی خلیفہ آب جوی انت
گیون نام طالوت حیات عزیز عطا	بیار طلق بودی دان سماں این
عادر کار و دل آنیاب کاس طرب	سرور طبع الحسوان دلقار عق دغا
تمام نہ امید است حسن بالدله	کستیں درست کہان لرج کانہ ادا

ایں تھوڑتی بیت است و ہر صورتی تک فارم اگر میعنی بیت اول با معاشر یعنی دیکھا ہیا فرمائے
تھوڑے فی پروردہ و مجامیں کیجھ پروردہ در بیت بیس تاحدہ مندوی ہے اس امر ایسیت شانزده
لیکن دادو کہ مجرم ان کی صد و بیت در بیت شوایں تھوڑے دلائل صفت تراش میں تباخ مسجد

سن جل بیگ مراد آبادی

چون حسن بیک حسن نیت	کردیں مسجد عالی تسبیہ
طیج من رفت بکر ساش	گفت دل گیر دادا کہیں ایہ
تیر نیط ٹھوکی خریطہ سرور قیامہ چوہ	

سچان اللہ خریطہ سرور بکرا بہت کو تعریف لوط دیکھ جناب سب
اکھر بکھن زرست توبہ خیز لطیف سرور نام بآپو اک در حیات مرد سزا ہمیں گرد و حساب نہیں چوہ
خانہ دش و بستہ دست طیف رائندش چون باء پیائی ہندس پیاس گئش زیبہا ناہید

در چین کنونی سلطان اخ خلاب یافت - در زیر نظری خبرستان نظر اخاب یافت -

نمبر	بیج	دیک	پیش	پس	پیش	دیک	دیک	پیش	پیش	نمبر
پیش	۶۴	۱	۶	۱	۷۰	۱	۱	۱	۱	۱۲۹۰
سلسلہ	۶۵	۶	۴	۸	ساقط	۰	۹	۶	۴	سلسلہ
سلسلہ	۱۲۹	۶	۶	۲	۱۶	۰	۹	۱۰	۳	۱۲۹
سلسلہ	۱۴۵	۶	۶	۲	۱۶	۰	۹	۱۰	۳	۱۴۵
سلسلہ	۱۳۳۵	۲۰	۱۳	۲۰	۱۳	۶	۱۰	۱۱	۲۰	۱۳۳۵
سلسلہ	۲۰۱۰	۱۳	۱۳	۲۰	۱۳	۶	۱۰	۱۱	۲۰	۲۰۱۰

تلخ وفات خوشی لکشون حب الک مطبع اخبار بقاعدہ

کے سا جا بے طبع حزین کا غنا کیسا موئی گر خرد حستہ

لندن یکمین نسیم ابتدیں ملٹ خوشی بندھ رہا پسکر چو

پیش وفات اور امام شاہ قدس سرہ و قلچ کی صلی قریحی بحری بقاعدہ

پیش ایں درین اولاد شاہ شہ فیض دو چوتھت ملکس رام جاہیں

پیش و در بحر سارش خدمتیں حزین پر مذوہ باکیا صبر و حنفی میر غفرانی

لکشون خوشی صاحبزادگان تو اصلیں اخ خان صاحبہ بہا شورہ والیہ ملکیہ بھی

چو سسہ تزویج وہ فرزنداناب بسطہ دار ملخ خشنم دشادی چون گل خسداں بخوا

د پا زدشت کلمہ د خدا ہے

تلخ عقد رحمہ مجدد علی امجد لکھنؤی

دو قدم من منقد خد سباه سباده بارہ باری تزویج گھنتم

دریج نواب کلب سیلخانی ای پرتو

بسیم بودن خشت رکن بیکسای
بالهای علیمی آنکه من آنسه بی کد
ز ششم مطلع بگیں بخشی چون گل هونا
بیخ دلخواز حضرت محمد مبارک
کرد سنت شاپور سال دل او بیچ لقا
برآمده بزرگ سعد و هم بسته
ازین تک رساب این مطلع بیشتر را کان ندا
ز هر کتفی که خواهی بندان کن لئے خون پرا
بیکن نقدیم که در گجر باندش باشد
ساب کان آمده هر بند و بوجمل آمد
شکم بجزو بیکن کلامات من گویم
کنیت بیش از هزار قدمی نادینی خوا
بکل صد ها بگل بگرامی آنکه مرد بشد
کنم من آفرین شدیم و بجهش ایلیم
اگر شکم دولت باشد بین ایل از کام



نهین خانه ای برشکنند راه ره کلان هر خانه زاگ خانه بند بیخ فراده بند و یک پاک خانه ماند زندگ شناخت
رو نایمین بیکن بجزوی دصل برآید دهل دخانه یکم دسره نیخ و چشت بجزوی دود خانه دوم دهاره مه

مشتمل ششم صلوات فاضح با وکالتین هست صبح اول عالی سنتی بر سر و میراثان
دینه دصل و پیرپا سلطنه کوچکی کوشانی پنکوشاب سکونتیں خوش اعتماد

(صحیح اول) (طهیت ضرب مولع) صحیح دوم

۱	۲۰۹
۳	۳۷۶
۵	۱۶۸۰
۷	۱۲۴۰
۹	۱۰۷۰
۱۱	۲۰۷۰
۱۳	۲۰۷۰

۱	۲۰۹
۳	۳۷۶
۵	۱۶۸۰
۷	۱۲۴۰
۹	۱۰۷۰
۱۱	۲۰۷۰
۱۳	۲۰۷۰

توسیع برقا عدد چند

تسعی دری نیز العلامہ پیری خان عرف کلن فان کہیں برادر محمد عذانان حرم کرمان
حصیبت این تحریف طیخان نداشی پڑا۔

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱. سیالے نامہ سلک فشام | ۲. بدھی صاحبی خوش فضالم |
| ۳. کرزیں اعماجین ہمشن جالم | ۴. رئیس رامپور است آن کشم |
| ۵. گرامی گورم و الازمادی | ۶. درش تقصی گنج ناملاعی |
| ۷. محمدستان کرم طاہد گاری | ۸. سرہستان چنچش راہپاری |
| ۹. لبیش قفل مقاصد راکیس کی | ۱۰. پرد نظارہ ابر و خسب |
| ۱۱. کف اوایر جو جسرا فضال | ۱۲. گزار و نیز و کلامش پر بیان |
| ۱۳. سعادت رامسا ان یاد گاری ما | ۱۴. ریاضی دادا تازہ بہاری |
| ۱۵. گر آید بر داد حسن محشائی | ۱۶. مقریست گرد صاحب تاج |
| ۱۷. چو بودی اندرین ایام حسام | ۱۸. دل او غونہ شدی یا بیچوں |
| ۱۹. شیم صح خلقش رنگ باشی | ۲۰. بیرم خلن العافش چر لشے |
| ۲۱. دلش بیع طسم جام بہشید | ۲۲. بکی از شمع پیش ماہ دخوبشو |

- ۱۰۰ خدا سے ختن داؤش طبع پاگا ہے ۷ بنا شس سے مدد سو گند اوسک ۷
 جا سیان بیٹھے رایگا نہ ۵ مدید صشم نظر شر درز نہ ۵
 زبان گرد فشا شر کیکہ صدیع ۲ بین اوت سشان حلم بیج ۲
 ز تقریر و ان اور عا سنت ۱ ۲ چنان ہار دک خوبی از جا نی ۱۰
 سوالش آتش مخزی چاب است ۳ جوابش راجہ گویم خود صواب بہت ۳
 چھ گویم من ز دصف او چھ گویم ۴ کجا از ضعف ان شیر کہ پر یم ۴
 غیر مم پیش ازین سا ان تحریر ۵ نام نعم پیش ازین پیارا سے تقریر ۵۰
 ہنا میت شن او آف اف ۶ ۶ بکلم دھم بجود د ہم باستخف ۶
 اگر دشش ۷ ٹیغ ٹیجس د آدم ۸ ۸ خنان او چسیخ دو لالیں ۹ آکہ ۹
 دم خشیور او انا فختنا ۱۰ ۱۰ ولی جو ببر د و اخون ۱۱
 چھ دار د می آن ز دہ پاڑو ۱۱ ۱۱ بہ د بان سوت ز د سخن ہم ترازو ۱۱
 چو آمد پہرش او دی اندین شہر ۱۲ شد ٹیپیش او ہر دزہ خوبی ہر ۱۲
 بڑا سے سالی شادی شد جارثا ۱۳ دلم گرد پیش اند و غاطر ایاد ۱۳
 بتار بخش طلس م آزادہ بستم ۱۴ ۱۴ بچان دیعنی ق سوت سوت سوت ۱۴
 گلگیر می زہر صرع سر دیا ۱۵ ۱۵ دُر گلار خوش چسیخ ۱۶ ۱۶
 ولی در صبوح چون شد لذا وچ ۱۷ ۱۷ فدا دی با فتح اس مٹ پا دھم ۱۷
 ہمکر تسلیم گویم سال د لخواہ ۱۸ ۱۸ توان از بگ د مشد سر بادا ۱۸
 جیش شاد و فرط ان باری ۱۹ ۱۹ طبلیں سعیتے ۲۰ ایس ۲۰
 بگشن حاتمے گل نا بھت سر شنی ۲۱ ۲۱ بول د و بست سخ بس ۲۱
 بس بر آب باشد نا قیانی ۲۲ ۲۲ بمن صور پذیر ۲۳ نا ایس سے ۲۳
 چھ گویم جو شد سر دیا ۲۴ ۲۴ بخواہش ۲۵ سے ۲۵ آور بارا پکھو

تاریخ و پیکر ماقبل کھنپو

۱۔ جہاں میٹ ہے تخلیق ہن بڑا دن لج ۲۰۔ علی العوام ہے ذر دن کا آسمان پُرچا
 ۲۔ خنی دہ لوگ دہ سے تخلیل ہو جائی ۳۰۔ نبیار مہر کا سر پر سچ کے ہوئے
تمدن شروع سال اور وہ اخبار۔ آزاد فیاضی پا چھپیسا اوقیان اعلیٰ - ہادشاہ احمد
 فتن و فطرات۔ بخش از زمانہت و سلامت۔ ہود رنگ میانش صاحت۔ آب گوہر درج بھفت
 ۴۔ مازل ہنال انکار درج قاب۔ حکمار دخیدن ان و نیکو کارا دشرا داده اخبار غسل و احسان باری
 شال حال ہی۔ یا تمیزہ شکوہ حضرت ہجات ہے۔ رنجور معرف خلاہی۔ یا ان بکال کی خوشی سو مرگ
 ۵۔ آدمت ہنری ہے بندگی کم رستہ حقیقی حدود کی بی طرفاری کرتا ہے۔ ہم سات محبت کا
 دم برپا ہے۔ واسے آپ حیرانیاں نہ تشریش نہ لاستے۔ آدم فرم ترکانہ شکایت پر آئی۔ غیر حکم
 تسلیل جو پیری کی ہے۔ حسب احکام کاغذ صید پر سیاری چڑا دی ہی۔ اگر کوئی معین ماطلح ہے
 کوپسٹ آئے۔ تو اس سے انوار کو اطلاع خبصی جلتے۔ ختم و خاد و صرور ہو جو۔ عروج کی خفیہ
 کے لوند ہو سطح کا کل کارچا نہ دن دو نارات سوا ہو۔ ہمراصلی بولا دنی طالب اس اخبار
 ۶۔ بہار چڑھتہ ہو کہ ہے خباد۔ نیم کلشن دلات ہو کہ ہے خباد۔

۷۔ حاصم و صعنوت ہو کہ ہے خباد۔ کمال شان ضیحت ہو کہ ہے خباد۔
 ۸۔ حیات نسل کیا است ہو کہ ہے خباد۔ ہمام بال انفلات ہو کہ ہے خباد۔
 ۹۔ نیت مجلس ہوت ہے یہ کہ ہے خباد۔ بہار آن فصاحت ہو کہ ہے خباد۔
 ۱۰۔ ندو ہبہ فرحت ہو کہ ہے خباد۔ کردح بلن مترت ہو کہ ہے خباد۔
 ۱۱۔ مراد فریضت ہو کہ ہے خباد۔ ملام طلام راحت ہو کہ ہے خباد۔
 ۱۲۔ سخنیں لقصش ہدایت ہو کہ ہے خباد۔ نفیں نشہت ہو کہ ہے خباد۔
 ۱۳۔ فحائے رفع عبارت ہو کہ ہے خباد۔ کرمیں نام فہمنت ہو کہ ہے خباد۔
 ۱۴۔ تمام کلام حیثت ہو کہ ہے خباد۔ تمام آسودہ جملات ہو کہ ہے خباد۔

مراد نور بھارت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 گھاپا ر طرفیت ہے یہ کہ ہے جنبدار
 نیلِ سصب شوکت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 کر بچ نیڑ کنٹ ہو یہ کہ ہے جنبدار
 نشان دین سعادت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 کر خشین سطافت ہو یہ کہ ہے جنبدار
 خود بخیرہ قوت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 خودس در محبت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 رفیق نیک کی محبت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 مردوزندہ خطرت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 ہمہ جہاں تاثت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 مذیلِ حیثتِ محبت ہو یہ کہ چہ جنبدار
 خلکہ مغل اہم ہو یہ کہ ہے جنبدار
 خودس در متواتر ہو یہ کہ چہ جنبدار
 کہ خروشان بیاتت ہو یہ کہ چہ جنبدار

در علیح لائح فواب کلب عذن کوالی پیپور

درین تکرہ شست من مردوج ہے برائیہ بعید ساریں اکھان ہر صبح و صدقہ تماں ہن تری

۱۷۹۲	۱۸۷۶	۱۸۷۶	۱۸۷۶	۱۸۷۶	۱۸۷۶	۱۸۷۶	۱۸۷۶
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم
خشن	صلف	خشن	خشیدہ	مالک	اسپریم	عین	ایک کم

حضردار نام پادشاہ دو نام شاہر - میں بھی اقبال - میں بھی ابرہ - واجب بھی مردی -

من نام سخنی - غرناچان جمع غرث بھی گرسد - غیرم مغلب بیش بعنی ابرہ - خود فتح لے کر لان

قلم راز نہ - طشت بعنی باران - تو نام جس کیک -

لیکن صحیح طبع عشوی الموسوم بحیم طلائع بنی کفر مولوی نماصی بیش دریں مانند زادہ

بر عرض شیر و برعصف سرچه تاره نام درینم کوچخ: بر دیگران را سبب تفاخر و بهتر نیم شیم مرام (کو اشیل جلال و هنر فوار شمع از روایان) کیم آسانه زبرهت.



تم خرگ شک لایتی بفتر ایش کوکن کوکن سوکی کوکن اور راجہ کشکن کا حصہ بودا

سیزدہ در وقاری بعالم
چو قوش از حیدرستان ز جاش
پوسشیان حال حالی مالک او
گیو داد باری ہے ہے باضلاع
سپس اس دادا کن عجی باهم
اگر دریخ سازی طرب آن دا
پندرا نید طیجم لا چو سبیت
پھصل سال حزن می درینسا
انان پرسه همیم و ما ہم وال و ہم واؤ
یدا برگن قسم اور نظر عالم
کجن عکیر احمداء شش ہے ترتیب

سیچے کری فصل دی جو جی ۴
بوجان بارہ سن ماحصل پیدا م

تاریخ عروضی کریں شہر صاحب شہر نواب گنج کم اور وہ

مرے کر غل شہر نے جو تسلیم باضال خدا شادی رچائی
پسپت تحریر ہفت قسمیم نایخ ۴ ماناں فشکر جب یعنی نے اٹھائی
پسچنے ہی تو بیب مکب سمنے ۴
مرد س نظم نزدیق وی ۴
کئے سرا ایک بن میں سات درجند
ہستیل پر گر سرسان جائی
عروض ملیح بہر سال ہجری
لعلہ توجیش در ایسا طاہ میش و فرجت
سرود سے اپنے لائی روشنائی
برائی صد کا قاعدہ جب ۴
طرب کے سود کے بھوت کر سے
نشاط و حسنہ می کو شادی ای
عروض ساکی لور دن نے احال
بیان مشریت مشادی حد نے
سن خصیں میں کی نظر سرزی
قرآن مصیہ ۴ ایک لازمہ کوئان ش
ہمارک ایش دشادی پیے مال ۴
سد بگل سے یہ کشمی میں الی

ہو آیا ہندوں تو پوچھا دی

سچار کیا ہے خدا اور کحمد ای

درستی لکھ راجہ کشن کمار صاحب قارخانے دلن کیتھر وہ شقید نو دیک

دفن	کمار	وقار	کشن	کار	وقار	دفن	کمار	کار	وقار	دفن	کمار	کشن	کار	وقار	دفن
وقار	کمار	کشن	کار	وقار	کار	وقار	کمار	کشن	کار	وقار	کمار	کشن	کار	وقار	دفن
کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار
وقار	کار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار
دفن	کمار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار	کار	وقار

کیتھ لکھ دلکھر نہوں ہام جون کے
سو اسے وضع ظاہری کچھ بادھ جاسن ہیجو
رغم پر خدا خواہ طور، گیرس مکر کھال
یشو درگل تباخ شست پچھا رہا خرا اندہ
و مشاقی ناظر اندہ۔ فقط۔

شیخ قطعہ حکمہ بستی چہار ٹانہ

بر صحیح تعلق تباخ است و بر بست اچھا و دفع پیکرے پے ڈیر دچھان پنچ بست وچھا قطعہ بر مخابنہ دھال دھوپتہ
حر شہ اول اگر صحیح بست اول قطعہ را با صورت بست دوم عتم کئئے تھیں یعنی بصیرات دوسم ابیان
و بعد عتم دوسرہ صحیح اول بست دوسم بصیرات دوسم دیگر ابیانات بیان میزند (۶۴) پانصد و سیصد
رشش بست مائل خوند۔

هر قبیر ووم ہیں توئین گنجفت آمد در بست و دوسم قطعہ بھل آئد کہ باز لایہ جو ہر بھگارند۔

چیز سو جم بر ابیان کئی بلا ہے بلکہ کوئی نہ کرتیں بے دعائیں مائل خون کئی بھی گذشت بر طرز نہ لے، جو پر
حر شہ چھار ٹانہ حصر عامل تھوڑا مل جمع و دو مقلوب دوسم جمع سوسم قلوب دوسم جمع چار ٹانہ قطعہ چھار ٹانہ

ماں نظر ضرب حب خرچ صدر پر زند رہے، بہت پہلی بیت مطلع -

مرتبہ سختم بانگو خواسته معاشرش ہاں (۱۹۴۵) داشت -

مرتبہ سختم سچے اول قطعہ اول دفعہ دو مقطعہ بیت دچارہم دفعہ سوم قطعہ بیت دس سو ستم
چارہم تفعیل بیت دو کم بھراز نہ عالی ان را بینہ کر مذکور شد سفر سازند (۱۹۴۵) درہ مطلع

مرتبہ سختم باز ہستہ سلطنت بالا سکون سقیر فرایند و احادیث مابعد اپنے صدر مسیدہ نایند کر

رہے، بہت آئندہ صدر مطلع سوتہ بہریت میں برد رائیخ است پس و چند گرفتن زیبا است کفہ

ایں بیخ بہر ایخ است واضح با وکردن صفت صرف مطلع گفتہ، است چہار کن مرکب بیخ ایخ

جو زکر شدہ درہ آبیت ہستہ بیخ بوند بیا سے قلعہ شازدہ کن جمع دار مکار چار چار کن بیک

سچ چنانکہ دریں پر سلطنت کر بہ عابت معن اول دھنایخ و بیک ترتب بخدا ماذ اگر قلعہ بیخ بیک

کوال است و ترقبہ کنیل قلعات، رہایت صایح قلعہ اول مقیم دفعہ پندرہ مذکور الملف سخن از است

زندو گل بچار پاہست یا شائزدہ اکان و یک سچ بانشند مزدے لطف بلان بکن -

قطعہ درجیں خدا و نجاهہ دھنایخ بلال - پناہ بوند چار سلیمان ہے پر و بیل - سیار قفل و پض جیقین -

بنندی بونش دفعہ جیقین - آفنا بے کمال سخن - امہتاب اقتدار فن - گرہی صدر - قدسی الہمہ

سمو زینت پھر بانش الحلم - شیخ زبان اکن جادہ دکارم - مقصید حلقہ خوش دریگاندھ جھبہ

حالم بہ جلد و بہیانہ - بیشگ جناب اکاوٹ انساب - سلطان کرم میاک خلاطب - وسید اعلیٰ حکم و ط

رواب صاحب پہاڑہ - نبادشہ شجاع انبالہ واقع راجہ الہ - کہ تہ صرخ کلید سال است - حاتم خلیل

میک سمع قلعہ اول بگیر - دیامع دو مسوم و چارہم قلعہ دو مر کا نیک کند سمجھنیں درختی دیکھی دیکھیں

کر لو بہ شادا پا تصور بدست آیہ - قلش هنڈنے کر سی نشینہ - سرجوب این جنت دیگر است

ریکھیں - داؤ جی کچیج بیانی انواریں سیم سیم الی -

چون راجہب ایند و تعالیٰ وقدس سخط تقدیرت و بینگی - بتمام خرقیام رام پید مکر دریکیہ شد

پر اولاد تقدیر بندگان سچ دل - منج علی خفر باغیان - تم سی خاکہ عالمیان نواب تھا صب بیان دام قیم

آو نات می خواهد باد - تسلیم عقی عذر هنچه کام کا پرس
 مسکرا دندل فرزند زاده - رواب کلب علیخان حرم
 قیمت اجری بخوبی - اکنون لطف اگر کشته و خدمت کار علاوه بر این مساط اپاید بجهودی دعما دن برای این
 گو خواره کوش سفیدین همیا پا آبادی امید شیخ و شاب - پیغمبر مصطفی خادم پندت علیزادی جهان
 خلیل خیان تمهیج بجهودی قابل قدریه شادمانی خاندان پیغمبر دین + یادگار پیغمبر اجان بجهود
 نکنست افزایش زندگی + در این لفظ پایندگی - آغازه کسرتا نیم خدمت دلداد لاندال + آغاز شکنها
 اینکن نلاز قبال هنر کرد بیان این ایزد + جمل مایع و شیری + بپار خود جوانی + در ساس طبقه کوئی
 همین رفتار پیغمبر کرم + اقبال خسته نباشد یعنی + اخوان علیک حمل مردم + زیبائی صفت پیغمبر
 شهر و فوز اس صدر نگاش کوک بکوک از تعجب شیخون را پیش کارگردانی طبل خوده ولادت فرزند پیغمبر صعل نیاه
 مطری بیان فراز ایگاهه + رُل گستاخان حباق په + سنتا انباط خاطرا در کده دانه بیان جهودی
 آن بجهود ایاد ایان قرق کناره + بیان این طبقه مصلح کوک بجهود کا خش نالی بجهود
 رُل نکف مسکنه کسب ای جین بیان سود + بروان طلب ایه جهان آینه نکرده خوبی دل ده + جهان مطلع
 مزوج خود اسکندر در + خشن خیان عالمگیر جهوده داده + تجربه شیخ حامد + هم مردم ای سرکار از ارام و فرزند
 فکه بخت + کیوال ای ایه برا ایه لوت دشمن یک باشی + بندگی ایه اکمال و شری + جن بجهود
 بیشتر من مسند دفع و دفع بیرون + جلوه عجب پیراچیست + خنقا قبال هزار شوکت، بیان بجهود
 مطهورت ای اماری + رعایی جلس محفلت کارکنان + ... + لغت مخلع بجهودی همیاری فتح کرم بجهود
 صد بجهود پیش اتساعه ایچ محل + روشی خطا بخیام شود شبان بخت + ای امور طلاق که که کشت
 نیزه ای محل ایش شان - ای غصه ای احصال + شادمانی بخت - شیل نجابت + کشش شیخ نیزه
 سلطان عطنه شان کارگردانی - دلخواه سرکار ایشان بجهودی + کامرانی افتخار بجهودی + ای هر قاتل کجا
 بجهود بجهودی بجهودی - فخر ای همیشی + فتحت نایخ - ای بیان جوانی حرمین ایشیین + مسلم ای
 سراس ایشیں - حکمرا ای پر ون لذت ایه + همسنجد عذر جهودی + مصہور دنامه ایه ملطفی بجهودی بجهودی

مردم بفراز و با پیشند کله اخستان -

قطعه در مدت ترافق

۱۷۶) شکوه دولت احسان مز کلک طایپ
باشد هر عورت سیر حزب خطا پیچ
بدهان ناز خفا آبرهی بجهودان
بدهان ناز خفا آبرهی بجهودان

۱۷۷) ملک طبع منع هم روح منی تو
هر دخلن وحی و هیان پناه ده
بدهان ناز خفا آبرهی بجهودان
بدهان ناز خفا آبرهی بجهودان

۱۷۸) شکوه دولت احسان مز کلک طایپ
نمودن درست جه سال پیج خیا پیچ
سر و حسین فرج خان نشان ده دهان
سر و حسین فرج خان نشان ده دهان

۱۷۹) بجهودان لطف راد کمال
آهل نیم سرست اهاد قصر ده
بجهودان لطف راد کمال
بجهودان لطف راد کمال

۱۸۰) شکوه دولت دنیسان غدوی پساه
بهاز بزم فارش بستین عز خدا
کلم خناسته چایون یافزار ناز دادا
کلم خناسته چایون یافزار ناز دادا

نیاپن	جولیت	جهودان	چنان	دشمن	اهن	نلا	بجهودان	بجهودان
-------	-------	--------	------	------	-----	-----	---------	---------

این بیت اصل بیت تعلوی مطلع است: بجهودان کلک طایپ دولت درست بجهودان خیر اکان. دنیاد نیک خل و دلخواه شود پیکر خواه میشست اگر کن دست در حالت خوب بکان چهار چهار دسته صد و پیست بیت طالع تاریخ خاطه اند -

۱۸۱) تین خرسند ز پارمه سارکباد ز پر خواه انسان: ایشان آلام خورد و خوده بان بیم -

۱۸۲) و خیش و عشرت: قدر دختر (ز) زر: مان و بارس یا ایشانه (ز) هشتاد و هشتاد (ز) و قیار (ز) خیش و عشرت

۱۸۳) رطب: انسان و تین سمجھل (ز) دولت فتح و تکنون تپهان (ز) تکنهرست: زین سینه سیکانه
در دم سیکله از افراد: په ساط لفظ ره: مان (ز) : ایشان میگاه: زر ایشانه (ز) روی (ز) خوبی و خوش

۱۸۴) بیش رهست (ز) ز مرد بیرا و بیست (ز) سر (ز) خوش رهست: زین و خوب دل درسته (ز) سر

۱۸۵) پیش رهست: زین و خوب دل درسته (ز) سر (ز) خوش رهست: زین و خوب دل درسته (ز) سر

جان بقایه توالی | ۱۷۷۵-۱۷۷۶ |
 سنت لفظی | ۱۷۷۶-۱۷۷۷ |
 مکتوبی علیسوی | ۱۷۷۷-۱۷۷۸ |

پیش عروسی حامی الدین خا صاحب خلف شیرخان

۱۷۷۵ عشود را مذکون سلطان احیا زندگ
 تاده و دیگر ناده دلکش بردن
 ۱۷۷۶ جلوه موش رهاریز بمنگ دیگر
 که کند شنیمگ لطف برداشتند
 ۱۷۷۷ سنت دهد رنیان با دا پهزادی
 که پیک جام بهر وست آنی رقص
 ۱۷۷۸ شیشه از سرد گر جام ز لاند آید
 که صدای بین هژده خوش آمدند
 ۱۷۷۹ رنگ آور دیگزار عربی حسن
 کرد با حسن دنای زبرد و برسیں توک

جلسه افزون شنیت

تاریخ دهم ذله ولید سید محمد الدکر سعی موش برداشیان طبع لطف مندو کرد ز پا چاهده سه
 کنار آنرا پ - چندر سهار که بدارد + ۱۷۷۹ هجری یک بیست و سه نویم بالا مسند جلد رعایت ازین مصنف پرداخت
 ۱۷۷۹

پنجم اصیل بربری هندوستان

۱۴- م	۱۳- ط	۱۲- ی	۱۱- س	۱۰- پ	۹- چ	۸- ی	۷- ط	۶- ی	۵- پ	۴- چ	۳- س	۲- م	۱- پ
۱۴- ش	۱۳- ر	۱۲- د	۱۱- پ	۱۰- چ	۹- ی	۸- ط	۷- ی	۶- پ	۵- چ	۴- ی	۳- ط	۲- ی	۱- پ
۱۳- ط	۱۲- ر	۱۱- د	۱۰- پ	۹- چ	۸- ی	۷- ط	۶- ی	۵- پ	۴- چ	۳- ی	۲- ط	۱- ی	۰- پ
۱۲- چ	۱۱- ر	۱۰- د	۹- پ	۸- چ	۷- ی	۶- ط	۵- ی	۴- پ	۳- چ	۲- ی	۱- ط	۰- ی	۹- پ
۱۱- ی	۱۰- ر	۹- د	۸- پ	۷- چ	۶- ی	۵- ط	۴- ی	۳- پ	۲- چ	۱- ی	۰- ط	۹- ی	۸- پ
۱۰- ط	۹- ر	۸- د	۷- پ	۶- چ	۵- ی	۴- ط	۳- ی	۲- پ	۱- چ	۰- ی	۹- ط	۸- ی	۷- پ
۹- ی	۸- ر	۷- د	۶- پ	۵- چ	۴- ی	۳- ط	۲- ی	۱- پ	۰- چ	۹- ی	۸- ط	۷- ی	۶- پ
۸- ط	۷- ر	۶- د	۵- پ	۴- چ	۳- ی	۲- ط	۱- ی	۰- پ	۹- چ	۸- ی	۷- ط	۶- ی	۵- پ
۷- ی	۶- ر	۵- د	۴- پ	۳- چ	۲- ی	۱- ط	۰- ی	۹- پ	۸- چ	۷- ی	۶- ط	۵- ی	۴- پ
۶- ط	۵- ر	۴- د	۳- پ	۲- چ	۱- ی	۰- ط	۹- ی	۸- پ	۷- چ	۶- ی	۵- ط	۴- ی	۳- پ
۵- ی	۴- ر	۳- د	۲- پ	۱- چ	۰- ی	۹- ط	۸- ی	۷- پ	۶- چ	۵- ی	۴- ط	۳- ی	۲- پ
۴- ط	۳- ر	۲- د	۱- پ	۰- چ	۹- ی	۸- ط	۷- ی	۶- پ	۵- چ	۴- ی	۳- ط	۲- ی	۱- پ
۳- ی	۲- ر	۱- د	۰- پ	۹- چ	۸- ی	۷- ط	۶- ی	۵- پ	۴- چ	۳- ی	۲- ط	۱- ی	۰- پ
۲- ط	۱- ر	۰- د	۹- پ	۸- چ	۷- ی	۶- ط	۵- ی	۴- پ	۳- چ	۲- ی	۱- ط	۰- ی	۹- پ
۱- ی	۰- ر	۹- د	۸- پ	۷- چ	۶- ی	۵- ط	۴- ی	۳- پ	۲- چ	۱- ی	۰- ط	۹- ی	۸- پ

تاریخ عرب و می جمال عالم غلط مقصود عالم کہنوی

بادا شعلہ ز نے آئے پر کیف بیام
۴۸۲
قمع سے جہد و حرکت دیساں اسلام
۴۸۳
عقل مشیشہ گرد بود ز ۱۷۰۰ الہام
۴۸۴
کے کند مشیشہ گل بگدال نگین نام
۴۸۵
کو درین پر دمکنے قدر غم کا علم
۴۸۶
نکسہ رہاب را فقل مشیشہ الہام
۴۸۷
سید و خشنہ گل تیکا لگون مای
۴۸۸
سید کا رکھو جشن مبارک بہشہ
۴۸۹
محشت ہبھول بصداق و عای صاد
۴۹۰
کرد با حکم عمل رہو و برصیں توں
۴۹۱
پینی از اطفاف سی یافت سانہجہا
۴۹۲
غلف عورہ مخصوصہ مبال علم
۴۹۳
از خوشی پاک جمالیہ زین چون انکل
۴۹۴
بر علیہ پیشہ ایجاد سخون ہونک
۴۹۵

این تحریر قید تاریخ در حالت زیبون تیپہشت ہت و دیر کرچ

چوکیم الحفیظہ سرداری الماجد + مہمہ گاہ حناتت + ایلان + خلقیہ بہت + ایلان عانی کیک
۴۹۶
بی را فضیل الحفیظہ سرداری الماجد + مہمہ گاہ حناتت + ایلان + خلقیہ بہت + ایلان عانی کیک
۴۹۷
آفریج منصف کا زور جو + محنت مل کا شو ہے + آنہ داد و مارع میں آئے + آئیں بدمج کو
۴۹۸
پیچیں میں کوہ دلوں سدا کا خوش ہو + نفع اویشکی یا ز سعرا کا کام کو شو ہوتے قرعہ شستیں
۴۹۹
چنان و ملن سے بدوہ + مل کی تسبیہ اگل اپ بے قصور و قوت دستبرہ مکاہبہ ہم + جانہ
۵۰۰
گر تدریس الم + یا کید بھی جات و ملت جہاں وجہک علاوه دشیں + یہ سماں کیک مخشوی دشیں

مقسود۔ جو مگر تسلیکی کی بہرے نشانگی موجود ہے اُن شانگی وہ کہ آپ بخوبی نہ بیجھے۔ وجع دہ
کہ خوبست پر بھی وہ پارہس سب سے ہے۔ بہتہ بھر و مگرایا سہل تو ہو چکے۔ اور جھٹات و جمال عکس
کھوچ کر۔ اپنے فرمادیں پیراں سالی ہیں تھراں ہندو اور ہے۔ وہ ریشم چشم جو ای رنگ سپیدہ سیاہ
تین دنہاری۔ جو لفڑیں کوئی تجوہ نہ ہو وہ کہ احتطاف مگل کھروی زندگی لی تیز ہو۔ ۵۰

جب، رسن فرمیزاد اول + سنداد اسہال شان بالکیت
تہ نیاز شیخ چانگداز مردم و معلم

کسر معا کل کتاب لعون کاری باب

قطعہ تیرخ طبع شخص سلیمان غیثیجہ طبع مقاد عالی جناب پا جو شکلی صبا

بہار خلص بوجوار فرمیزاد آباد

کرد نامی و راجح دامتے کریمہ پشوٹ طبع چ چدیدہ قدم نوونیفیض رابعی غلیم و سستان شاد خون ندیم اسدا خوار و بست و تکیم گفت اتنے لمحتہ استبل	طبعہ بست نیز عفس اخذ بن طبع نسخات بیج اندریز دوز اچہ اکار او بہر آور دیکھنے طبعش نکھل تاریخ اونو و وقار اونسا یات طرنسو بیج شدہ
قطعہ تک نفع از تیجہ کو محتر شاعر بکمال حکیم سید رہنامہ علی صاحب شیخیں الکھنی خون آوارے یک سوسو اقی	لیکا نہ لشکی بہریں شاعر نمایم و سلیمان بہریم مہربت داشت در تاریخ گدوں

مجب اسرار ایں فن کر دعا
دران ملوز اول ۷ ہجنسہ
کر قبل مسح خدمت پور عاطر
کتاب بے پل بیشل و نادر

گناہے طرفہ خوش الفریں فن
چگونگوں اندازات و فتوائد
محاب سخن و آمود تالیف
جلال ازال مسح خبر واد

قطعہ تیس چکیدہ خامہ بلا غلت چارشی حسینیہ احمد صدیق جمیل عہدوں ابتداء و مختصرت یہ

اپنے سخنواریں نامہ
ہست و رائے بیکار نامہ
قدراں دلکش جہاں لہ
سے نہ کر دسز جان اہ
شہ اوپر سر خال نامہ

وہ چار سلیم نامہ مگھاشت
در بیان تو اس دیخ
اہم فن روز مدد و اند
تہ باید مشتافت خالب ط
مسح شد نامہ و جمیل بخت

۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
حسن

غایی اگر مرتبت اہم بردار
کجیہ نہ خوابطاً مناف سالمہ

گئے فطرہ بجانب ایں امر بردار
بیخ طبع آن زمبل خن ستر

قطعہ تیس پنجہ انکار کھسر بار سیر اخیر علی صاحب الہمہر میں ہہوان

بوجل سلیم ہائے تحقیق کی
نامہ سلیم امداد صاحب بسیل

قابل قدر جس ایں بیٹھائیں کوئا
خامہ اظہر پکاں ہافیش بخت

قطعہ تیس پنجہ انکار کھسر بار سیر اخیر علی صاحب الہمہر میں ہہوان

لیکن عذر سلیم کو خدا بخشے

محاب و فن بارخ میں کلکھی مجب

جو حکل کی تو پر نایف کی ملی بیان حکف: بیان مرد جی ہجتیب ۱۳	قطعہ تیار کی تو پر نایف کی ملی بیان حکف: بیان مرد جی ہجتیب ۱۴
قطعہ تیار کی تو پر نایف کی ملی بیان	
اکیساں دلاداہ یعنی ہے کہ سو سیل جادہ یعنی ہے	جب سے اے نشر چینی ہوئی کتاب طبع کی تاریخ اگر پوچھئے کوئی
گھبے ہیں بیان میں صحنی گوہم۔ اول فون نیشن سو سیل	اے سے بروزگار سلا ایشنا اٹ پرسداگر کسی سوتاریخ اس کی سیل
قطعہ تیار کی تو پر نایف کی ملی بیان	
اے سے بروزگار سلا ایشنا اٹ پرسداگر کسی سوتاریخ اس کی سیل	مشکلات ان تاریخ ہوئی سہ آسان بے چوب طرز یانگ نرا لاندا سال کی ہے معلمہ زمانے کے نئے طبع کا اسکی تکھو سالی بھی وادھ
ایعنی	
ہر منع کے نئے نوشتم ہے شاعر دل کوہ اجیب اسلیم ہے فیض کا پ کور۔ لاسنیم ہے بے ایجیب کھبر ہے قلب ہے لکھنہ دا سال اکمل طبع ہے	ایعنی اے نادر رزیبہ کتاب قاعدہ کہا ہے چوں سلیم نے پر علاحدہ اے کھانہ دی کیدل نہ ہے فن تاریخ گوئی نہ رہے لکھنہ دا سال اکمل طبع ہے

یہ تائین شدید و لاحق
بے واقع ہیں مثیل نایاب تھے
و اب بناپ تو پریخ تھے
تسلیح خداوند شدید تھے
نہ بسید ایک داد داں تھے
و خوب جواب دیکھ بز

ظہیر ملک خداوند کو انتہائی و فاتح ملک خداوند سے خود پر خداوند
تسلیح خداوند کو انتہائی و فاتح ملک خداوند سے خود پر خداوند

تسلیح ملک خداوند خداوند

اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں
اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں
اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں
اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں

اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں
اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں
اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں
اویں شخراں اس وقت پریخ نہیں

اویں شخراں نامہ خداوند خداوند کو اسی شکر کو اسی شکر پر اور اسی شکر کو اسی شکر

اویں شخراں	اویں شخراں

اویں شخراں نامہ خداوند خداوند کو اسی شکر کو اسی شکر پر اور اسی شکر کو اسی شکر

اویں شخراں	اویں شخراں

<p>بائیکر دل سبزی برآمد شیخ اس سوچ نمی برآمد</p>	<p>پنگھار طے از جاں فریبی گفتہ سال سجع غسل</p>
<p>قطیعی نخزاده نکر معنی شناس علی و نفیار علوی خوارج کارٹی ملکی صاحب حسب وقای خلاف السدیق جناب پیر مشی سید محمد عبد العینی انصاری بہمنی فخر حضور کوئن کین دستیا پیو</p>	<p>گر بجا دہی اس رسالہ کی قدر سن سجع مادق اگر چاہئے</p>
<p>قطیعی نخ تصنیف سخن سجع شیخ در بیان فہم شیریں شبانی لوچی سید احمد چوہن سجع سجز کا ہو ان ایں سوز خاد سے تو آمد خود سهل و عبارت شدیں ہوت</p>	<p>سجز سخن گر تو خواہی سجز سخن گر تو خواہی</p>
<p>قطیعی نخ طبع از غیر چطبیع رسائل فمشی محمد امیر الشهداء تسلیم کہنبوی سلسلہ الکریم</p>	<p>تسلیم کتہ وال کی تصنیف بولج تبلیغتہ ول نے کمیح طبع اسکی</p>
<p>صوت سے چپ چکی جب کی کہی سمجی کتاب تادر کیا بیتل جنابی نیز سخ طبع اذ خاکسار محمد امیر علی بالاک انجیا کیر عظیم روا آباد</p>	<p>پور بخس پار اوں طبع گشت ایں عجب لکھنی ہست لش لپند</p>
<p>نقش اول شد ہے اول کمال نقش ثانی دنکلیہ شر شد کمال بالف سعد و مرآت پنپاں</p>	<p>کلہ شیر بخس رائیش گشت</p>
<p>از مشی شاکر حسین صاحب نہ کہت با امنا حق چھر تدم</p>	<p>کن و پیزندہن تقریب حود نعت دادم و نہ آنک کہت بخکھر تقدیت و کہت برکاتم ہاں پر کسرانیں</p>
<p>خام غلی نایم ولب چڑا غراف نار افی خود رکشایم - اما جد شہ تکان فن رسائل دلداد کا ان ناظر رک</p>	<p>ل</p>

تو بیجان فرآکه میں زماں بیجت قماں شاہزادہ پرده ازخ پر کشیدہ مجبوس در خوب مقصود
 مند شہرو دلدوہ گرگردید۔ یعنی رسالہ لامہاب دکار سپر نعم و اتحاب عالی شایع خادی حوصل
 فن آنچ کار آمدی سورخان نارکھنیاں مظہرا مناف مادہ مسالی راجب تسلیم و انتظام پر خلاص
 تالیف نیف منع نامی مخفیہ گرامی سرائے خصلتے نہاد ناظم شریکانہ مشہدہ و بارہ اصار فیورڈا
 مر منظر محترم حضرت مشی اتو احسین صاحب تسلیم سہ وائی مخدوی اشیر ابھار و اندھیں
 سی زبدہ ارباب فضل و کمال حسن شیخ شیرین رسال نھائی مولوی محمد احمد صلی صاحب
 از مطلع مطبع سلطان نہادم جوں تیر انظم عالم افزور آمن ہائی سپر افادت مدد و مدد جلدی کی
 نزد و خالیاں افایم ارجوگوئی رفیعیا ب پرتو افواح غذیت فرسودہ پیش از کوئی شناشیں چیز اور
 حریفے راست ہے کہ وہ کاست برداں سیرام مینی ایں بیزبانی و کرم لیگی بخواستم کو کیت کل کشی
 طبیعت بالبسیدان دخت طازی حضرت مصنف حروم جوانی وهم و وہادی داداں کتاب سیکر
 و فیاد فرم سی قسم الاجنبیاں انکہ کرناہ فکری زبان طعن کشاہی و جیسا بیڑا مسوی رلو یا پکہ بہادر زادہ
 بہشت صم پرداخت و علم فلم درسیدان تو صبغہ بیجا برا فراشت انیں سورتا ناظم دنایا طرف کو صد
 صدری سشاقم طرازش برس انداد ہست کر جناب حروم استہدا و اصار مولوی صاحب مصلی اللہ
 طبع تو بیدار عجالہ ای اندھستند پیش از اکبر نظر ناشیش التفات فرایندہ سے ہست ایزو کی
 چند ادق برشان راقش اول گذاشتند پیش ان سود و مہوا حملت کتب خانہ اجسر
 سکش کمار صاحب و قارک شاگر و صفت بوند لامب از خطر عالیاں بر و گھنست افلاست لام
 شناق جانش بوند نداز خر کی طبع صاحب طبع آں خروس زینا قدم بیڑہ گری نہاد دوست خوش
 بھلدار گیاں وقف داد و تھاس صاحب طبع بحمد راجح صاحب تسبیل گردید کشاہر دعا بر پرست
 ای ایست در پرستہ گرستہ پر وہ از میخ کشیدہ سے لفٹ طراز بین دعا + آمیڈ صورت میں کا
 بدر گری کر رکاب حرم + سختے قدم باز نہادہ قدم + دفتر نیک کہن گرستہ بود + میں بخواہن مگر و نہ
 سلب طبع آں را بله تدیہ دو سط قویہ کہ بھرست مر جسم و بہشتہ من بیچکارہ ماہنسلیک ایں گرت

گراما یہ مادر ساختنے اگرچہ بینی و جملت و قصیدہ فرمست، بہبیں انتقال و امکان خود رہی نہیز
لندنی ملکی پورپونگو اور میراث ارشد علمیہ مقتضی آس نہ دو جنم فکر نارسا از جو بت بنے بیضا عینی و
کم جو سلسلی پلے ہست قدمی پیش نہیز فرد ولیکن مجسمہ بہم احکام الامر فرق، الادب شیرازہ بہیش پھر اختم
دخواہ صوفیہ ترتیب اُس ساتھم، و زبانچا کہ سوہنہ اُسی کتاب لبیسا رہکوک و ملکوک بروجہ قدر پڑیشان
کو دریں پڑھا گم رہ نہو، و رہ بسیکار از جما ہجڑا کو سیلہ صور فیم فدوں نخند عبارت اعلیٰ را بحال خوش
فرمگئے ششم، و اکثری اذوقیات افہمی را فرمدیہ شفاقت فدو منوہ، و تجدید فاصلاح عینی نہ پڑھتم
صاحب تعلیم اگر خطا سے ملاحظہ فرائید حاشا درکار کا کھلش، پھلی مصنف مر جم کئند بک نشان
نہم ایں مترف نادانی شمارند اور اخطا سے ایس کے اپاٹھا ہم پیغم بر شی ذرا یعنی کہ المادر مخدود
مشبہ دریکب و در بست و اما المذهب الباعثی شاکر حسین بن سووانی عینی مدد۔

تقریباً از سر رایہ سخنوری فخر فردوسی والمری جناب ششی مجسمہ امی جعلی صدہ، اہمی
خدا نامہ ہجود سے بنی راہرو دکر کا بعد از نگ تختنی مشبہ، و شهری شہرہ کمال صاحب کمال
پھر سوکھا مالم بلند باد۔ و تقریباً سمند امرنہ گوش رو، بکار ارا و تند، از نامہ بنیاد، سلامتے و از خانہ
بنامہ پیاسے گا، ہے بجا بستیم سرسووانی عہنہا بروم۔ و در چارہ بچکارہ، اہ سنهن سڑا
اکن سہو ایں راطبع والائش ناز، و کلاش بالخدا سے مشبہ، و طیبر کے قوش انبان اگر قیم
پردا اہر حسیم پر دسے نتیم کا بجا ہے طبوری نتیم مخوبے۔ و داشا سے پارسی گئے باہت از
وقایا سبود، و در املا سے بکھلوی در وارہ نہیا بحت بہر کے عالم کشووہ، و بانخت اکڑا طغرا،
بیم کچکشت و درستانت جایہا برعادہ طبوری قوش اگزشت، و تشریف طولی دارو، و فرط کم خوش
نکارو، صنائع و بارج اسلامی شانی ہست۔ و در تاریخ گلکوئی بہتر ایسادی و بدانی، و دینی تیخ
ملفوظات مسلمان سادی و علامہ عہد اجلیل بگلہی راوی و ام، و بانفع مراد آپاوی، و قدیگلہ امی
صحبتها و اہستہ ام، کا نتیم، و بین عادی جادہ تیس دارو، و دارا، و اول تا آخر، صنائع و بدانی
حرف پیکن نہ بکارو، فن تیخ از بدلیخ ہجن ہست۔ و در ملکہ مسند کیکار بروں ہمجزہ فریادو،

یکی ترین کوہ کندہ بدن و کاه برآوردن است - لیکن اگر چکر لی تسلیم فرد کندہ با فتن و قدر دلیل ترین
حیف که ایں گنج شایگان را گیان نمایاده بود - وجایا برخان نما بخش را جو هر شش سالسته نموده اند شد
که برخان فقر مسند سخن آراخنی و جملی مشقی صمد احمد علی هاک سطح و انجار پیر عظیم مراد آنگه بسیور متدلیع
تسلیم را که ملک خصلت سلیم نام دارد - دلوف علام بود و حسنه مدقن کرده است این سطح پیر عظیم چاپ
ساختند - قیمت صد اول کیم و پیه - و بر کانفه علاوه ای کب نیم سع پر چنان از زان است که کسی
از زان چاہر بخوب شد و گوہ طور دیدیا شد از زان نفس و خر بخره بفرود شد - راسه فقیر این است که این را
گرانایی برداشیان - عالمگران این برو سازند - نه صفتیان کل اینجا بر سازند - و امکنستان را
از هند یا اگارے باشد

نظم اشبری

بنا نام فرد ز لعنه حسره ۰۴۰	که باشد چپسان را انقدر وزن اه
سیکے ببر یکی ترین درج از ل	دگر بجهه و شیخ حسن محل
سیکے از پیه منیه و قلب دام	دگر از پیه تخریج صرف شام
سیکے مشعل روز عالم فرس روز	دگر شیپر رفع است تا وقت روز
از زان در د فاتح بیهان طاحه	زمان و چیهان صد حساب و کتاب
دویی دو بیرون امشتیخ ز شاد	چینی نامه از ده سر فخری میاد
کتابی به است داشته چهل نامتها	که آید ز شمسی از ام صد حساب
کتابی به است تابنی چهل رسنیه	که دارد بسان قسر روز ناه
چو شد طبع این نامه ز محجار	پ ایمان مطفسه بود تا چادر
چه خوش است سلطان عبد الحمید	پ کاشی امانت پ رجنی رسمیه
پ دکتور پ شاه قصر خطاب	بر و در زمانه ایش بکار حساب
پ راسه گورشن و اائب	بر دایی زمان بدریین یاد اگار
قریستند در جلد و ای اسد و م	چه صرد و چه قوش چه مون چه مون

آنچه پسیں بپری و قطف مام با گلستان باو قفس داد به طهران و بوشهر درشت و هر راه پس بجو علیشاہ نمک کن به دهلي و حسروه نکھلوه + به غزین و قندوان و کابل تمام به شاه چهار بیگم تا ماده به خانه سیلخان و الاسرا به چه پدر و اخور و هم گواهی پیغماشان همسایه داشت به نگهداران پنهان و ستان پیغماشی در خن گسترشی	دودی یاد از لار و گجن مام بچشم غضا ای بود سرمه ما بد آید از ایس روزه اه حیات بود نامه اش زیست و گبمن کلاش رو ده چس بچه بو بدو قفس تاریخ هر گونه عام که بخوبی راه است زده تکرار که بارام پر است فرامزاده به مردم بهم و بهر تاجدار شهر ناخان خجسته منش بود بدهی بهتر دهد بستان دهد یاد از چند دالشوری
---	--

الی بود اسخن در دهن *

بود یاد تسیم در گبمن

تحریر اند شک عنصری و عصجری مولوی ابو الحکیم صاحب قطب خی هفتاد آنکه از اکثر رسانه های این
 کنفرانس مبهم است مثلم حد فصل است نه بر قاع خاقان خن ایں تلاع شاهی
 نشی افواحیین تسلیم برداش که شاه را هر یک تخلیق اعداد تائین نباشد فا عدد معروف آنچه
 خان را در یاد نمود که تا هنگاه دشمال شدن عفر په مزاولت و مستقر ایران شریف همراه است
 نمود بخوبی اکلام فراگرفته قصیه اختلاف آنکه موطنی هان ملاحق افضل او و مسند اینست
 استخراج ادله بر احتمالات طیشی صحیح آن دی نخوده تائین که داده بود و خود است پر تبریش هم پر و از ده
 اما هنوز اوراق پریشانش رنگ همیت نگرفته بود که شیرانه عمر خوش از کم ساخته جمل و ای انجیال است باید

ذات کش بند پر وادی میگرد مسوڈ بچہ دست سعی مولوی امجد علی صاحب کا زمان پیکا
زد فریض بود گرہشہ سعی شرمنیش بپروں بہیں پرداز کیا بہت ایندی بیوست
مولوی صاحب سو صرف حقوق اسٹادیش راجہ عی وہ ششہ جمیع وزیری پرداخت بنظر صحیح نشی
شما کھیں صاحب بھرت کے باور ناد مصنف است سانین ہے قالب طبع بخت - الہب
مر جانے کا رسالت ان باری خوبی ملی باشد۔ رہنمائے منزل مصروف است۔

خاتمه الطبع

رسنگھٹ کامب و اہر سلک مولوی حافظ امکان چھاؤنی بیان کر تو یہ خلائق مولوی نہ چھکتا

لشکن چیز کے ذہن زبان گئیں	چسرا نہ کانہ صلائے دم بالک
---------------------------	----------------------------

دیباچہ کلام بحمد و شناسے ایندی میافت۔ خانہ کتاب پہ پیداہ نہت نہ مددی اڑھنی زیبا۔ قدر
مدد و شنا راحاب کیبار وال الہاش یاد۔ امام عباد بال علم خود، حجتہ باغانی زندگی کے کھون
فن ارجھوئی قدم لاعله علم بپروں یاد۔ حست امش کے پچھے سلمیم ہی اسٹش ای ایست
دین فن از مرغت ایجاد کرنیش ہائی خوش مادیں ایڈنگ ہ نمائش حسن و فریب دشکن، عالم چیز
ہار ندار۔ کن بے ہت درتا ایگرئی محیب در سال ایست بتواعد قلیل نہ خوبی بیٹھی شہد کی جوست
و مثالش در عالم مادی بی مثال۔ زمان ناکش ناٹق یوس کشل شی دغرسائ، دند تبت
تیبیہ ہت سردار ای مرضی فخر راب معانی اعنی مدعی انا و حسین سے پہلیم سہی
یہ طعل داست درعلم و فن ذاتی دا گارے کو دانا ساند اسے کہن بخوبیہ ایں ارجھوئی بیڑ
و اشت ہوجد و ختری جودت زہش منشو یوں بطری صاف۔ دفتر بلا یش شست ایبرد فرست
گرفت ام۔ درستہاد ساگل طیعش جائی مونو جین کلاش بیع سان گنگ۔ ایں بیرون ایں پہنچ
ریکھ شوئی ایستانت میتے تائن۔ ہر کس کو جنتیں ہئے گز یہ گھاے محب اڑیخ یہش میتے ہات
نیوہ ام کسی را کو دریں کہر سی شنبے وار جیاز۔ ایں یہ بیعتش، خداوار، ...، مور، ...، بیڑ

و مفترست علی مسودہ جا لئے اور زیر حکم کیک مشی محمد و الحمد علی امک اخبار نسیہ عظیم مراد، تابع خاصہ بستہ
نہ فرضت و مسودہ کرو دیں اُن ستریں جذل ان رسیدہ ہو کو کو اس حدت پر لایا جو ازالت
و دلی کوشش از اجتہد چہان فنا پرداخت۔ مسودہ ایں کتاب در کتبہ خانہ رائپر کشکی انصاف
و قلم۔ نیس حراود آپا کو کشاگر بیشید صفت است رسید۔ لئکن طبع علی علیش کو شدید پھوس اور
سودہ شن من سفاذ ازالت شی شاکر حسین نگہبتو کو کہ براور نزادہ صفت بہتہ نصیحت چاہی
حدت گنہبتو من سدا کسون برا اپنائی ازالت کو دل بخاست۔ لہذا ایں شاپردا احضین
لیتی ہر سہ بستی مزا مید و حارطیج بتائیں کیم و سہر ۹۷۴ و در بہو شہر یعنی انتہام نام مشی
و ایں ایں علی متمم اخبار نسیہ عظیم و طبع علی علی علیش گردید۔ بدش و کرد۔

والله لعله قرآن

ڈنگر کو دو فن بیرونی	آڈیاں جن میں تاریخی	ٹکڑے بولا جنمن آریخی	آڈیاں جن میں تاریخی
چون غفرنے بیا اک لمح	درجن آمد ہر تو تاریخی	غزوہ بادا یک دن درجن	درجن آمد ہر تو تاریخی
سال بعدن ہو چنین مہین	آنکھ اپن آریخی	آنکھ اپن آریخی	آنکھ اپن آریخی

قطعہ مایخ چکیہ کو کہنے من گلکار شعری عارم با خطا و کلام کوئی چون عید پورہ یا گلکار گلکار

مشی تسلیم و . و تی کسال	اکلمہ ہمیں ظسم و مشہد بود
کرو تسوہ بیانیں ہے شان	و دش تباخ نسبیل اصول
داد داد و ہوشہ خصل و کمال	از و ترسیم نایف ضیف
حامد اس رانیست جلے قیل قان	نیک محکم ساخت و حسے ادل
احمیر تباخ و مرآۃ کھبیں	آنکھ تاریخیں حکیم حستہ جان

وا سیعے سند اس اسات کے کو کتاب چھبی ہی طبع علی نہم
و اسی نسیہ عظیم مراد اور کی ہو۔ سہرا لکھ ملیع کی ثبت کی گئی۔

کے نفاذ اور تعلیمات فلسفہ اسلام پر نہایت خوب سے صفت نے ظاہر کئے ہیں تاہم بیس عجائب میں
بماہر، حجت، عده و شیخی خدیک کا نقہ ہر طبع ہو رہا اسکی تھرست مظاہر میں ۲ ہر منحصر حالات صفت نے
پن سلطان چوگیا۔ چھوٹی عجیبیوں کا احوال بیان۔ علی انکان ہے۔ اسلام پر نہایت خلائقی میں۔ لستہ اول اسی
اور پروردہ اور مرود جو اغلا کا احوال۔ محابات اسلامی یخوص خواہت خدا اختیاری۔ سر دیکا کی ہلائی
اہمین صفت (حمر)

عطا اندھی ترجمہ شرح و متن عوامہ شخصی۔ علم خاص کی مشہور اور درسی کتابوں کے تصریح
کیں ہیں۔ پہلی اسی صفت ہے جسے جناب بدراوی اسی کیش المیعن احمد صاحب اور چوری اسے بڑی جاگلی اور
حوزہ زیستی سے ملیں اور دوسری ہیں ترجمہ فرمائیں۔ بلاشبہ اس دو ماہین سلطانوں کے عقائد سے فائدہ
ہونے کی صفت مزدود تھی اس سے پہلی صفت جو درست کیا میں اس انہیں لکھی گئی ہیں۔ وہ محسن ہو گئی
مشقو ہے تھی۔ لہذا اولادنا صاحب پر صفت تھے بجا طرفی۔ اکاٹی بھی ٹھوڑا درد رکی کتاب کو دوسری بانی ہیں
مل زیادا جاؤں انہیں ملکم الشجاعت ہو۔ پہلی صفت ہے اس کتاب کے محل مطالعہ کے ملادہ اپنے طرف سے
بہت سی مدد و ملکی کتب سے لیتے ہو ائمہ صحیح کتاب فرماتے ہیں جتنے اس کے مہر ان کو بڑی مدد
ہے۔ ذکر کا اسکے سخاں کی کاٹیں لیجیں نہرست بے جاں جگہ بیٹھو گئی صفت ذہن

ورجات امامت ترجیح و منصب امامت اسکے متعلق ایات میں ایات اللہ پڑھیں
فی سبیل اللہ حضرت ولینا امیں صاحبہ الدین رتبہ نے ہمیشہ عرب کمال کیا ہے جو کل لدن میں۔
و مراتب بذلت ولادت کیا ہیں ولدبی سے دکھا ہو کر بکوئی کیسے نہ راجوان نیا ہو ہوئے اور کیا ان
صورت پر نہیں بہت کلی و شایی اور جلد شکام و اکلام میات کے دکھا ہوتے اور نہ ٹگ کر دست اخلاقی
باطل کو سمجھ ایات و حدیث سے باکل شدیا۔ اگر علامہ متفقین بن شاہ ولی اللہ صاحب ہوئے تو
اسکی قدسیت میت مرتبت ۹

فوایدۃ الترمیدی حرف صفت نامہ یہ رسالہ ایجی مولیٰ محمد انصاری صاحب نے "الیٹ کام کا ہو
 تمام ضروری مسائل میت کے تعلق درج کیے ہیں۔ زبان اور دوسری صفتیں۔ (۲۷) ملکم پر نہایت خلائقی میں

اعمال

این کتاب بمحبوب قانون سیاست

بجزی کو زنست گردیده و این تابعی عرض کرده

که خوش فرمیده اند این کتاب در اینجا

می باشد و مطلع شویم ای انتظامیه هر چهار روز یک جلد

سطح می باشد از اختر البر جمله و این کتاب